

پیام بهائی

شماره ۳۲۶، ژانویه ۲۰۰۷، ۶۳ ایدیع



در این شماره:

قصر و کرسی در جهان امروز
سباز زونا جوا نمرودان

اشفاق عذنب
سال ۲۰۰۷ و وقایع تاریخی آن

یادداشت ماه

اتفاق تمدن‌ها

گزارشی از سازمان ملل متحد: در نیمهٔ ماه نوامبر ۲۰۰۶ پس از جلسه‌ای که دبیرکل سازمان ملل متحد با چند شخصیت از جمله نخست وزیر ترکیه و اسپانیا داشت گزارشی تحت عنوان اتفاق تمدن‌ها Alliance of Civilizations انتشار یافت. این گزارش توسط گروهی مرکب از بیست نفر از افراد عالی‌رتبه از همهٔ قاره‌ها شامل وزراء، دانشگاهیان، اعضای پارلمان‌ها و حتی اولیای مذاهب تهیه شده بود و خصوصاً موضوع ارتباط مسلمانان و جامعه‌های غربی را مطرح می‌کرد. این گزارش بالنسبه مفصل در دو قسمت عرضه شده:

- ۱- تحلیلی از وضع عمومی جهان و چگونگی روابط میان جامعه‌های مسلمان و جامعه‌های غرب.
- ۲- با توجه به آن که ستیز و تشنج در ورای سطح سیاسی اینک در قلب‌ها و مغزهای مردم جای گرفته، این گروه در چهار زمینه پیشنهاداتی برای رفع این مشکل ارائه نموده است:

الف: تعلیم و تربیت، ب: جوانان، ج: مهاجرت، د: وسائل ارتباط جمعی. در مقدمهٔ همان گزارش (مورخ ۱۳ نوامبر ۲۰۰۶) گفته شده که جهان ما به وضع خطرناکی از تعادل خارج شده!

بقیه در صفحهٔ ۵

فهرست مندرجات

از آثار مقدسه / ۳	مبارزهٔ ناجوانمردانه (بخش پایانی) / ۲۱
دنبالهٔ یادداشت ماه (اتفاق تمدن‌ها) / ۵	کاتولیک عارف و امر بهائی / ۲۹
سال ۲۰۰۷ و وقایع تاریخی آن / ۷	در جستجوی جهان نو (۱) / ۳۵
برندهٔ جایزهٔ صلح نوبل در سال ۲۰۰۶ / ۹	سفرهای مارکو پولو / ۴۵
فقر و گرسنگی در جهان امروز / ۱۳	تازه‌های فرهنگی / ۴۹
خانواده، عامل بقای جامعه / ۱۵	معرفی کتاب / ۵۲
قرآن، چه کسی آن را نوشته	از گلخن فانی به گلشن باقی / ۵۶
و چرا باید آن را تفسیر کرد؟ / ۱۸	نامه‌های خوانندگان / ۶۰

عکس روی جلد: تراس نوزدهم مقام مقدس اعلی در هنگام طلوع آفتاب.

تقدیس و تشریح نشان رفقار و اطوار یاران است

نقل از رساله ظهور عدل الهی

از حضرت ولی عزیر الله (۱)

طهارت و تقدیس باید اصل مسلم و میسران نکل رفقار و اطوار یاران در روابط اجتماعی آنان
با اعضا داخل جامعه همچنین در تماس و ارتباطشان با عالم خارج باشد و نیز باید این صفت متعالی
طراز هیکل و مایه تقویت مساعی و محمودات لایقه نفوس متراکیر و که بشرف نجات مسکینه الهیت قائم
و به مشیت امور امریه مألوف و بخدمت آستان مقدس حضرت بجهاء الله مقفّر و متباهی نهد
این تقدیس و تشریح با شئون و مقتضیات آن از عفت و عصمت و پاکبانی و طهارت و اصالت و
نجابت مستلزم حفظ اعتدال در جمیع مراتب و احوال از وضع پوشش و لباس و ادای الفاظ و کلمات
و استفاده از ملکات و قرائح هفزی و ادبی است هم چنین توجه و مراقبت تام در احترام از نشستی
نفسانیه و ترک احواء و تمایلات سخیف و عادات و تفریحات ردیله مضرفه ای است که از مقام
بلند انسان بکاهد و از اوج عزت به حقیض ذلت متنازل سازد و نیز مستعدی اجتناب شدید از شرب
مُسکرات و انشیون و سایر آلائش های مضرفه و احتیادات دنییه تا لایقه است . این تقدیس و
تشریح هر امری را که منافعی عفت و عصمت شمرده شود خواه از آثار و مظاہر هنر و ادب و یا پیروی از
طرفداران خلع حجاب و حرکت بلا استتار در مرئوس نامس و یا آمیزشش بر طریق مُصاحبت و یا
بیوفانی در روابط زناشویی و بطور کلی هر نوع ارتباط غیر مشروع و هر گونه معاشرت و مجالست

۱- ترجمه جناب نصرالله مودت - چاپ ایریکا ۱۹۸۵ - اصل توفیق مبارک در ۲۵ دسامبر ۱۹۳۸ صادر شده .

تساقی با احکام و سنن الهیه را محکوم و ممنوع مینماید و بهیچوجه با اصول و موازین سینه و شئون و آداب غیر مرضیه عصر مخطئ و بزوال کثونی مواهقت نداشته بلکه با ارائه طریق و اقامه نبرهان دلیل بطلان این افکار و سخافت این اذکار و مضار و مضرت اینگونه آلودگیها را عملاً مکشوف و هیکل احترام از نوامیس و مقدسات معنویه منبغث از تجاوزات و انحرافات مضله را ثابت و مدلل میسازد در این مقام این کلمات عالیات از سما مشیت حضرت رب الایات البینات نازل قوله الغزیر: قسم به حقیقت الهی، عالم و آنچه در دست مع جمال و جلال و لذات و مسرات و زینبده آن گل در نظر حق چون ثراب و رماد بل پست تر مشا بده میشود. ای کاش قلوب عباد آزرادک مینمود.

ای اهل بجهناء - از آلودگیهای ارض و زخارف فانیه آن خود را پاک و منزه سازید. حق شاهد و گواه که این مراتب و نیه لایق مقام یاران الهی نبوده و نیست. شئون دنیا را بهلش واکذارید و همچون خود را به این منظر اقدس منیر متوجه سازید. (۲۶) - ترجمه

معانی لغات دشوار

طهارت و تقدیس - پاکیزگی و مقدس بودن (از آلودگیهای عالم)، جهودات - مساعی، نشر نجات مسکینه - پر کردن بوی خوش (منظر تبلیغ امر)، تمشیت امور - اداره و راه انداختن کارها، متبعا علی - متفخر، قراخ - قریحه و استعدادات، انحرار - پرستیز، شتهیات - خواہشها، رذیلہ - پست، خصیض - جای پست، تنازل سازو - فرود آورد، ذنیہ - پست - بلا استتار - بدون پوشیده، منای ناس - در برابر دید مردم، آتیش بر طریق مصاحبت - با هم زیستن بدون ازدواج، غبث - ناشی، مضله - گمراه کننده.

دنیای ما دنیایی است که روز بروز پیچیده تر می شود و در عین حال دید و نظر مردم بیش از پیش جنبه دو قطبی پیدا می کند و این طرز دید که بی عدالتی ها و نابرابری ها بر قوت آن می افزاید غالباً منشأ قهر و خشونت و نزاع می شود و ثبات و آرامش بین المللی را در معرض خطر قرار می دهد. در همین چند سال اخیر جنگ ها، اشغال اراضی، و تروریسم، ترس و بدگمانی متقابل را میان جامعه ها و درون جامعه ها افزایش بسیار داده. بعضی از رهبران سیاسی و بعضی اصحاب جرائد و برخی گروه های افراطی از این وضع و حال سوء استفاده کرده و تصویر

دنیایی را ارائه کرده اند که در آن فرهنگ ها، ادیان و تمدن ها همه با هم در نزاع و مقابله هستند و همواره از هم مجزا آمادہ مبارزه با



یکدیگر بوده اند. اختلاط ذهن و فکر ناشی از تئوری "تصادم میان تمدن ها"^۲ متأسفانه درک درست ماهیت و کیفیت دنیایی را که ما در برابر خود داریم منحرف کرد. تاریخ ارتباط میان فرهنگ ها محدود به جنگ ها و برخوردها نبوده و نیست بلکه این تاریخ دراز شاهد مبادلات سازنده و همزیستی مسالمت آمیز و داد و ستد سودمند و بارور نیز بوده است. علاوه بر این طبقه بندی جامعه ها که سیال و پرتنوع هستند منحصرأ به اعتبار خط تمدنی که داشته اند ما را از درک صحیح تر و کامل تر هویت ها، انگیزه ها و رفتارهای مردم محروم می کند.

از دیدگاه عده ای قرن اخیر، یعنی قرن بیستم، ترقی و برکت و آزادی بی سابقه ای برای بشر آورده در حالیکه از نظر عده ای دیگر قرن مذکور قرن تسلط بعضی بر بعضی، تحقیر جمعی از جوامع، و سلب مالکیت از آنها بوده است.

مسلم آن است که دنیای ما دنیای نابرابری ها و ناهمواری های عظیم است دنیایی است که در آن درآمد سه کشور غنی یعنی غنی ترین ممالک حتی از درآمد مجموع

کشورهای کم توسعه جهان بیشتر است، دنیایی است که در آن پزشکی مدرن هر روز معجزاتی در درمان بیماران می کند و معذلک هر روز ۳ میلیون

نفوس از امراض قابل پیش گیری در می گذرند، دنیایی که ما در آن بیش از هر زمان دیگری درباره کرات دیگر و دنیای دور دست اطلاع داریم و در عین حال در فواصل نزدیک ما هنوز ۱۳۰ میلیون کودک راه به مدرسه ندارند، دنیایی که در آن مجموعه عظیمی از میثاق نامه ها و مؤسسات بین المللی وجود دارند و معذلک همه آنها از مواجهه و چاره جویی منازعات و کشتارهای جمعی عاجز و ناتوان هستند. برای اکثریت مردم جهان رهایی از نیاز و آزادی از ترس هنوز رویایی دور از دسترس است.

اختلاف نظر و برخورد میان فقیر و غنی، میان گروه‌های سیاسی مختلف، میان طبقات و قشرهای گوناگون جامعه یا اقوام و ملیت‌ها خیلی بیشتر از عنصر تفاوت فرهنگ و تمدن مدخلیت داشته و دارد..

«... بدون مدنیت الهیه اسرار ملکوت ظاهر نگردد و فیوضات روحانیه تحقق نجوید، حکمت و قوه ماوراءالطبیعه جلوه ننماید، عقول بشریه بلوغ نیابد، عالم انسانی آینه عالم بالا نگردد و قوه روحانی بر قوای حیوانی غلبه نکند، جمیع این کمالات به مدنیت الهیه حصول یابد و عالم انسانی به آن محتاج...»

حضرت عبدالبهاء، بدایع الاثر، ج ۱، ص ۲۴۳

باشند. گزارش اتفاق تمدن‌ها مشوق احترام متقابل میان فرهنگ‌ها و ادیان و سنن گونه‌گون است و راهنمای آنها در تجهیز قوای خود برای اقدام مشترک در جهت نیل به هدف واحد. گزارش انعکاس

اراده اکثریت مردم جوامع است که با افراط‌گرایی نظر مخالف دارند و جانبدار احترام نسبت به تنوع فرهنگی و مذهبی هستند.

نقل همه گزارش مفصل مذکور که چهل صفحه به قطع بزرگ (A4) را در بر می‌گیرد مقدور نیست اما همین مختصر حکایت از آن می‌کند که چگونه مغزهای متفکر جهان به همان نتایج در تحلیل اوضاع عالم و چاره‌جویی دردهای آن رسیده‌اند که جامعه بهائی از حدود یکصد و پنجاه سال قبل در پرتو آئین نوی که مروج تفاهم میان فرهنگ‌ها، ادیان، جامعه‌ها است و امکان عملی تحقق این هدف را با ایجاد جامعه وسیع هماهنگ هفت میلیون نفری به ثبوت رسانده است.

۱- جمال ابهتی مکرر در مکرر خروج عالم از صراط تعادل و اعتدال را یاد آور شده‌وبه خطرات آن هشدار داده‌اند.

۲- تئوری که در دهه نود قرن گذشته ساموئل هانتینگتون استاد امریکایی مطرح کرد و طرفداران بسیاری یافت و امروز هم نقل مجالس است. ■

لذا توجیه همه چیز را بر پایه اختلاف فرهنگی محول نباید کرد. وقتی دعوی ستیز و تصادم میان فرهنگ‌ها و تمدن‌ها می‌شود معنیش این است که اختلافات قابل بحث و حل نیست بلکه در ذات و ماهیت جامعه‌ها مندرج و مندمج است. در چنین فضای فکری است که گروه کارشناسان عالی مقام لازم دانسته‌است که پل‌هایی میان جامعه‌ها بسازد و مکالمه و تفاهم میان فرهنگ‌های مختلف را تشویق کند و از این‌روست که اندیشه اتفاق فرهنگ‌ها بجای تصادم آنها از جانب این کارشناسان عنوان شده است.

این گزارش صریحاً تأیید و تصدیق می‌کند که میان تمدن‌ها و فرهنگ‌ها وجوه اشتراک بسیار است و همه جامعه‌ها می‌باید برای وصول به ثبات و آرامش و رفاه و صلح دست‌بدست هم دهند و به هم‌بستگی‌های میان خود ناظر



سال ۲۰۰۷ و وقایع تاریخی آن

تنظیم و اجرای نظم اداری بهائی و اصول و مقررات آن، تشکیل منظم محافل روحانی محلی و ملی و برقراری اوقاف بهائی و انتشار نخستین سالنامه بهائی (عالم بهائی)، تشویق محافل به ثبت و احراز رسمیت و ده‌ها خدمات عظیمه دیگر که موجب اعلان استقلال امر الهی از شرایع عتیقه شد، تأثیر بی‌مانند حضرتش را در تکوین و تحوّل و ترقی جامعه جهانی بهائی به ثبوت می‌رساند.

در همین سال ۲۰۰۷ درست هفتاد سال از زمانی می‌گذرد که به هدایت و تشویق حضرت ولی امرالله و به اتکاء الواح ملکوتی حضرت عبداله‌اء نخستین نقشه تبلیغ و توسعه امر بهائی توسط یاران امریکا به موقع اجرا درآمد و سرچشمه و پیشرو نقشه‌هایی شد که بعداً در همان سرزمین و در سرزمین‌های دیگر طرح و اجرا شدند و عالم بهائی را به این مرتبه بلند گستردگی (که بعد از مسیحیت مقام نخست را حائز است) رساندند.

صد سال پیش یعنی در سال ۱۹۰۷ به همت لورا کلیفورد بارنی امریکایی-فرانسوی که کتاب *مستطاب مفاوضات* در پاسخ سؤالات او تقریر شده زمینی در حیفا تهیه شد و ساختمان بیت مبارک حضرت عبداله‌اء در آن صورت گرفت و عده‌ای از اعضای خانواده مبارک به آن بیت که امروزه محلّ زیارت احبّاست انتقال

سال ۲۰۰۷ سالی مهمّ در تاریخ امر بهائی است. پنجاه سال قبل حضرت شوقی ربّانی، ولی امر بهائی، جهان فانی را ترک گفتند و به عالم باقی پیوستند، کمتر واقعه‌ای در تاریخ امر به آن اندازه جامعه بهائی را تکان داد. اداره حکیمانانه جامعه جهانی بهائی از جانب حضرات ایادی امرالله، موجب شد که نه فقط در اجرای نقشه ده ساله جهاد اکبر که آن حضرت طرح فرموده بودند وقفه‌ای روی نداد بلکه اجرای موفقیت‌آمیز آن، زمینه را برای تشکیل اعظم مؤسسه بهائی، بیت العدل اعظم الهی، در سال ۱۹۶۳ هموار کرد.

اکنون که نیم قرن از صعود آن حضرت به ملکوت الهی می‌گذرد، شاید بتوان عظمت و اهمیت نقشی را که حضرتش در تاریخ این امر عظیم ایفا فرموده‌اند بهتر دریافت. اجرای نقشه‌های متوالی فتوحات روحانی اهل بهاء در اقطار و اکناف عالم، تأسیس مرکز جهانی امر بهائی و ایجاد نخستین ابنیه شکوهمند آن، وجهه جهانی امر بهائی را ارائه کردن و آن را از صورت شرقی صرف بیرون آوردن، شناساندن تاریخ امر مبارک به یاران غرب، ترجمه برخی از اهم آثار و الواح جمال اقدس ابهی برای استفاده همین یاران، تشریح جایگاه امر بهائی در تاریخ جهان و ارائه یک فلسفه منسجم از تاریخ و معنی و مفهوم و هدف و غایت آن،

یافتند و حق است که این خدمت ذی‌قیمت خانم بارنی که بعداً به همسری جناب دریفوس، اول مؤمن نام‌آور فرانسه، درآمد یادآوری و تجلیل شود. طرح این منزل را خود حضرت عبدالبهاء مرحمت فرمودند و چنان که می‌دانیم بعدها همان منزل محلّ سکونت حضرت ولیّ امرالله، امة‌البهاء روحیه خانم و حضرت ورقه علیا شد.

در همان سال یک واقعه مهم دیگر در مرکز جهانی رخ داد که آن هم درخور یادآوری و گرامی داشت است. آن واقعه تکمیل شش اطاق مقام اعلی بود که به امر حضرت عبدالبهاء انجام گرفت و می‌دانیم که بعداً قبه مقام در دوره حضرت ولیّ امرالله بر روی ۹ اطاق که اسامی آنها به اعزاز احبائی چند معروف است نصب شد و مقام اعلی به صورت کنونی درآمد.

در همان سال ۱۹۰۷ بود که خانم کورین ترو به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء در عکارت و طوماری حاوی ۸۰۰ امضاء را که احبای امریکا در آن استدعای شروع ساختمان مشرق‌الاذکار آن سرزمین را کرده بودند، به حضور مبارک تقدیم نمود (باید یادآور شد که جمعیت احبای در امریکای شمالی در آن موقع حدود ۱۰۰۰ تا ۱۱۰۰ نفر برآورد شده است).

در همین سال ۱۹۰۷ که حال می‌شود صدمین سال آن را برگزار کرد محفل بهائیان شیکاگو توانست محفل را به ثبت رساند و ظاهراً این اول مؤسسه بهائی بود که رسمیت قانونی پیدا کرد. هم احبای شیکاگو بودند که در آن سال به دعوت خانه روحانیت (محفل

روحانی) گرد هم آمدند و برای ساختن معبد بهائی و انتخاب محل آن به شور پرداختند.

*

می‌دانیم که مظفرالدین شاه پس از امضای فرمان مشروطیت (۱۹۰۶) بزودی درگذشت و در سال ۱۹۰۷ سلطنت برعهده محمد علی شاه محول شد که در ابتدا نسبت به پشتیبانی او از مشروطیت و حق و عدالت بسیار امیدها می‌رفت و لکن در عمل همه آن امیدها نقش بر آب شد و به استبداد انجامید. دوره مظفرالدین شاه این مزیت را داشت که تا حدودی احبای از جور و ستم عصر ناصری رهی شدند و توانستند اول مدرسه بهائی را در آغاز قرن تأسیس کنند (مدرسه تربیت بنین) که به دنبال آن متدرجاً مدارس بهائی در سطوح مختلف در سراسر ایران ایجاد شد و از جمله مدرسه تربیت بنات که به سال ۱۹۱۰ با همت دکتر سوزان مودی مؤسس بیمارستان صحت (۱۹۰۹) و همکاری تشکیلات مرکزی بهائی ایجاد شد. همه مدارس بهائی را چنان که می‌دانیم در دوره رضاشاه پهلوی و هنگام وزارت مرحوم علی اصغر حکمت تعطیل کردند (۱۹۳۴) و بدین ترتیب لطمه‌ای جبران‌ناپذیر به معارف ایران زده شد.

چون سخن از سال ۱۹۰۷ است باید متذکر شد که در سال مذکور دومین کنفرانس صلح در لاهه تشکیل شد و به دبیرخانه همین انجمن بود که حضرت عبدالبهاء لوح معروف لاهه را صادر فرمودند و توسط جنابان ابن اصدق و احمد یزدانی ارسال داشتند که داستان آن جداگانه آمده است. ■

برنده جایزه صلح نوبل در سال ۲۰۰۶

مردی اهل عمل

نقل مجالس روشنفکران و اصحاب سیاست است به حدی که در آغاز هزاره جدید رؤسای دولت‌ها و حکومت‌ها خود را به ریشه‌کنی فقر به عنوان یکی از اهم مسائل عصر متعهد ساختند.

همه می‌دانند که زارعان تنگ‌دست غالباً نه وثیقه‌ای دارند که به مدد آن از بانک‌های متعارف وام گیرند و نه می‌توانند ضامنی به بانک‌ها ارائه کنند که خود صاحب اعتبار باشد. محمد یونس این جرأت را به

کار برد که به قول آن زارعان اعتماد کند و با سهل‌ترین شرایط اعتبارات را در اختیار آنان گذارد. امروزه سرمشق او در ممالک دیگر هم پذیرفته آمده و محتملاً حدود ۱۰۰ میلیون نفر در اقطار جهان از تسهیلات مشابهی یعنی خرده اعتبارات برای تولید استفاده می‌کنند. در

محمد یونس بنگلادشی مؤسس بانک گرامین Grameen کسی است که جایزه نوبل سال ۲۰۰۶ را احراز کرده است. وی چندین سال قبل ابتکاری را آغاز کرد که به موجب آن به افراد زارع و

روستانشینان فقیر بخصوص زنان اعتبارات کوچکی برای سرمایه‌گذاری در کشت و زرع یا کسب و کار داده می‌شد و از طریق آن چند میلیون کشاورز و روستایی تهی‌دست به آب و نانی رسیدند. محمد یونس نه از مدعیان تئوری‌های پرجلوه

اقتصادی است و نه سیاستمدار اما به جای آنکه حرف تحویل دهد، مرد عمل و عمل انسان‌دوستانه است. باید یادآور شد که بسیار کسان از ریشه‌کنی فقر سخن گفته‌اند اما او کسی است که کمر همت بست و وارد میدان خدمت شد. می‌دانیم که موضوع ریشه‌کنی فقر



جهانی که حدود ۳ میلیارد نفوس با درآمدی کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کنند خدمت عظیمی که محمد یونس و اعوان و انصارش انجام می‌دهند به راستی شایان تقدیر است. فراوانند



مربع و بعداً در سال ۱۹۷۱ استقلال خود را به مدد هندوستان به دست آورد و پایتخت آن داکا تعیین شد. جمعیت آن در ۱۹۸۶ مسلماناً از ۱۰۱ میلیون نفر تجاوز کرد. اما وضع طبیعی بنگلادش: کشور را

نباتات گرمسیری پوشانده، در ماه‌های ژوئیه و اوت باران‌های شدید موسمی می‌بارد. رودخانه گنگ هم گاه طغیان‌های وسیعی با زیان‌های بی‌حساب پیدا می‌کند و در نتیجه به زراعت آن سرزمین که منبع اصلی درآمد است یعنی برنج، نیشکر و کنف صدمه می‌رساند. بنگلادش با چنین اوضاع و احوالی یکی از فقیرترین ممالک عالم به شمار می‌آید و منظمأ در معرض سوانح طبیعی و قحط و غلاست (از جمله به سال ۱۹۷۲ که خاطره‌اش فراموش ناشدنی است). کودتاهای پیاپی هم رشد و توسعه اقتصادی این دیار را تسهیل نمی‌کند.

آمارهای سال ۲۰۰۳ جمعیت مملکت را که سریعأ، خاصه به علت فقر در ازدیاد است ۱۳۳/۵ میلیون صورت می‌دهد با تراکم شدید ۹۲۷ نفر در کیلومتر مربع. درآمد سرانه یا دقیق‌تر گوئیم تولید ناخالص سرانه فقط ۳۷۰ دلار است. تنها ۴۱٪ جمعیت سواد دارد.

فقر شدید مملکت و کمبود منابع طبیعی سرمایه‌گذاری خارجی را تشویق نمی‌کند لذا در همان سال ۲۰۰۳ جمع سرمایه‌گذاری‌های

اقتصاددانان و برنامه‌ریزان اقتصادی که عنصر اجتماعی برای آنان کمترین اهمیت را دارد. صاحب‌نظران متمایل به ابعاد اجتماعی امور و غافل از جنبه‌های اقتصادی هم کمیاب نیستند. ابتکارگرا مین بنک فی الحقیقه دیوار میان اقتصادی و اجتماعی را از میان برمی‌دارد و برای سرمایه‌گذاری بازار تازه‌ای که از خرده‌پایان ترکیب شده است مفتوح می‌کند. محمد یونس در ابتکارات خود به جایی رفته که حتی در برخی بانک‌ها یا شعب بانک‌های او وام به دانشجویان و حتی به گدایان که مایل به فعالیتی در آینده باشند اعطا می‌شود.

برای شناخت فضایی که در آن محمد یونس ابتکار بس سودمند خود را آغاز کرده شناسایی کشور او بنگلادش ضرور است. بنگلادش یا سرزمین بنگال‌ها مدتی در تصرف تیموریان هند بود. انگلیس‌ها آن را در سال ۱۷۶۴ متصرف شدند. در سال ۱۹۴۷ آن دیار میان هند و پاکستان تقسیم شد. بنگلادش شرقی با ۹/۴۱ میلیون جمعیت از آن پاکستان شد با مساحتی در حدود ۱۴۲ هزار کیلومتر

مستقیم خارجی در آن سرزمین را فقط ۲۸۰ میلیون دلار تخمین زده‌اند. صنایع مملکت محدود است به برق، گاز طبیعی، سیمان و جهانگردی هم در حد ۵۹ میلیون دلار در سال به اقتصاد ملی کمک می‌کند که رقم مهمی نیست. برای هر ده هزار جمعیت ۱/۷ طیب در دسترس است. از هر هزار نفر یکی به خطوط تلفنی دسترس دارد. هر هزار نفر فقط یک کامپیوتر در اختیار دارند.

گواه روشنی بر حقیقت کلام اوست. از لوازم صلح داخلی و جهانی همین برانداختن فقر و استقرار عدالت اجتماعی است چنانکه آثار بهائی نیز بر آن دلالت دارد. حضرت بهاءالله فرموده‌اند:

«سراج عباد داد است او را به بادهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش ننمایید و مقصود از آن ظهور اتحاد است بین عباد»
 ظهور عدل الهی، توفیق حضرت ولی امرالله موّرخ ۱۹۳۸

*

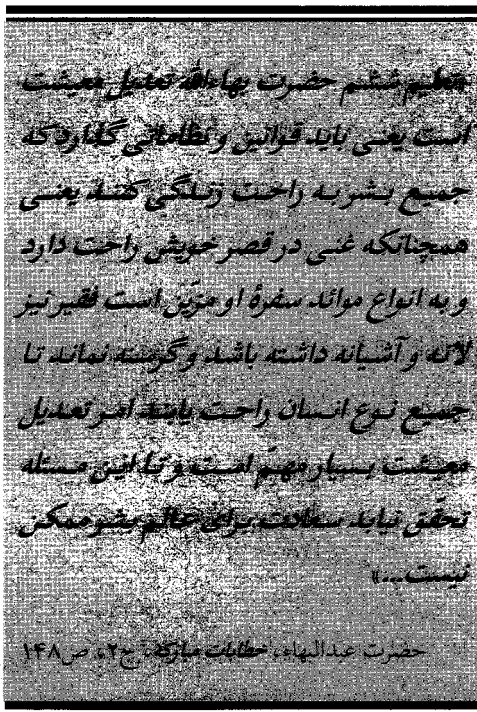
در چنین دیاری البته مبارزه با فقر و فاقه اکثریت، یک اولویت ملی است و اینکه محمد یونس مبارزه با فقر را از دهقانان کوچک آغاز کرده با آنچه در تعالیم بهائی آمده «که این مسأله اقتصاد را باید از دهقان ابتدا نمود»

گرامین بنک ۳۰ سال قبل یعنی در ۱۹۷۶ تأسیس شد و تاکنون حدود ۶/۶ میلیون نفر از اعتبارات کوچک که حداکثرش یکصد دلار است بهره‌مند شده و آن را صرف سرمایه‌گذاری‌های تولیدی چون خرید یک گاو

کاملاً موافق و منطبق است.

محمد یونس حق دارد که می‌گوید که فقر و طرد اجتماعی (exclusion) زمینه‌ساز طغیان، سرکشی، خشونت و تروریسم هستند. تجربه دردناک جوانان بیکار مناطق حومه‌نشین پاریس که مدتی به مبارزه با قوای امنیتی و آتش زدن اتومبیل‌ها و تخریب و غارت مغازه‌ها پرداختند،

یا چند مرغ یا اسباب کار کشاورزی کرده‌اند. ۹۷٪ وام‌گیرندگان زنان روستایی بنگلادش هستند (زیرا تجربه نشان داده که زنان خوش حساب‌تر از مردان هستند). کمیته نوبل صلح نروژ در اعلامیه‌ای که به مناسبت اعطای این جایزه صادر کرده بیانی شبیه فرمایش حضرت عبدالبهاء را تکرار کرده که رشد اقتصادی و دموکراسی سیاسی



بطور کامل تحقق نخواهند یافت مگر آنکه زنان که نیم جمعیت عالم را تشکیل می دهند بطور متساوی با مردان در امور شرکت یابند.

ممکن است این سؤال در ذهن مطرح شود که آیا وام گیرندگان فقیر توانایی یا میل بازپرداخت وام خود را داشته اند؟ پاسخ در ۹۸٪ موارد مثبت بوده است یعنی فقرا کاملاً شایستگی اعتماد را دارند.

مراسم اعطای جایزه نوبل صلح در روز ۱۰ دسامبر برقرار خواهد شد جایزه نقدی معادل ۱/۱ میلیون یورو خواهد بود علاوه بر آن یک مدال طلا و یک دیپلم گواهی اعطای جایزه به محمد یونس و بانک او داده خواهد شد.

آقای محمد یونس، بنگلادشی و ۶۶ ساله است و نمونه انسان دوستانی است که به حرف بسنده نکرده بلکه آرزو و اندیشه خود را در قالب عمل و اقدام مطرح نموده است. در زبان بنگالی نام بانک گرامین به معنی دهکده است. تعداد شعبات بانک الآن به ۲۲۲۶ رسیده است. ناگفته نماند گدایی که از بانک وام می گیرد حدود ۹ دلار دریافت می کند که آن را صرف خرید کالایی چون آب نبات برای فروش و کسب درآمد کند. آرزو یعنی نقطه نگاه یونس آن است که فقر را روزی از سراسر عالم ریشه کن کند.

یونس اندیشه تأسیس بانک "دهکده" را وقتی از امریکا به سرزمین خود بازگشت تا شغلی آموزشی در واحد اقتصادی دانشگاه چیتاگونگ به دست آورد در ذهن مرتسم کرد. در همان دانشگاه با دانشجویان خود یک طرح آزمایشی را با اعطای ۲۷ دلار وام به هر زن

متقاضی که بخواهد مصالح حصیریافی را بخرد به موقع اجرا نهاد و موفقیت در این آزمایش زمینه را برای ایجاد بانک مساعد نمود. گفته شده که مدل بانک گرامین در یکصد مملکت از اوگاندا گرفته تا مالزی مورد عمل قرار گرفته است.

*

ریشه و منشأ محمد یونس هندی است و دین او مسلمان و تولدش در ۱۹۴۰ روی داده و اگر خانم شیرین عبادی اول زن مسلمان بود که جایزه صلح نوبل را گرفت، او از اولین مردان مسلمان است که به این جایزه دست یافته است (قبلاً پزیدنت سادات همین جایزه را برده بود).

محمد یونس به مدد یک بورس امریکا توانست در دانشگاه وندر بیلت درس بخواند و به درجه دکتری اقتصاد نائل شود. او پس از هفت سال تعلیم و تعلیم در امریکا به وطن خود برگشت. در زمانی که در امریکا مقیم بود از نهضت آزادی بنگلادش از تسلط پاکستان طرفداری کرد.

کتاب *Banker to the Poor* یا *بانک دار فقرا* داستان تلاش های او را نقل می کند. برآورد شده که ۴۶٪ از وام گیرندگان بانک گرامین توانسته اند در بنگلادش از دایره مسدود فقر خارج شوند.

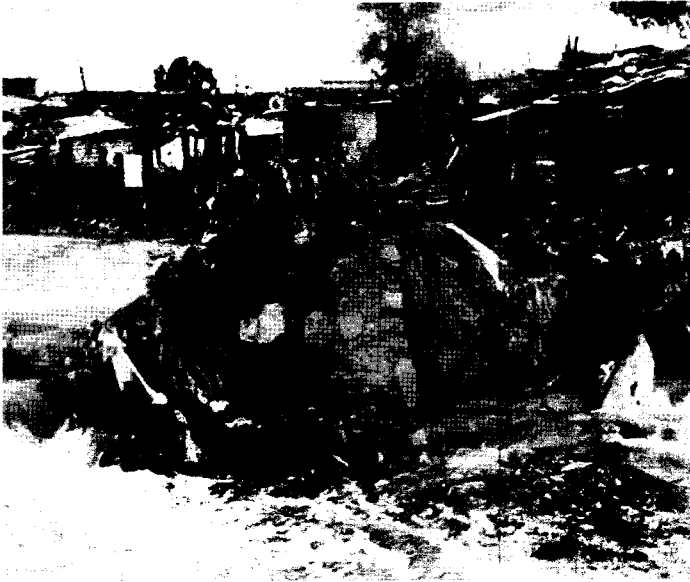
از سال ۱۹۷۸ تاکنون محمد یونس برای کارها و خدمات خود جوایز متعدد گرفته از جمله در سال ۱۹۹۶ از یونسکو و در سال ۲۰۰۴ از مجله *اکنومیست* لندن (جمعاً ۶۲ جایزه مختلف). ■

ققر و کرسکی در جهان امروز

گزارش تازه سازمان تغذیه و کشاورزی FAO که یکی از شاخه‌های مهم سازمان ملل متحد است و جنبه سالانه دارد در روز ۳۰ اکتبر ۲۰۰۶ انتشار یافت به موجب این گزارش ۸۵۴ میلیون نفر از مردم جهان گرفتار کم غذایی هستند که نشانه آن بهره‌مندی فرد از ۱۹۰۰ کالری غذایی و کمتر از آن در هر روز است. از این گرسنگان ۸۲۰ میلیون نفر در ممالک در حال رشد زندگی می‌کنند. شماره این عده در سال ۱۹۹۰، ۸۲۳ میلیون نفر بوده است:

باید یادآور شد که رؤسای دولت‌ها و حکومت‌ها که از ۱۸۰ کشور عالم در سال ۱۹۹۶ در اجتماع سران مخصوص رسیدگی به همین موضوع یعنی خواروبار و کشاورزی گردهم آمده بودند تعهد کرده بودند که شماره گرسنگان را تا سال ۲۰۱۵ به نصف تقلیل دهند میزان پیشرفت طی ۱۰ سال اخیر چنان نیست که شخص ناظر را نسبت به ۹ سال بعد خوشبین کند. در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۲ درصد گرسنگان در ممالک در حال رشد ۲۰٪ بود این نسبت در سال‌های ۲۰۰۱-۳ به ۱۷٪ کاسته شده که تحولی کافی و رضایت‌بخش نیست خصوصاً که در فاصله سال‌های ۷-

مناطق از جهان که شماره افراد کم غذا و گرسنه در آن افزوده شده عبارت هستند از خاور نزدیک افریقای شمالی و افریقای واقع در جنوب صحرا و اگر دقت شود متأسفانه بسیاری از این کشورها مواجه با تلاطمات سیاسی و آشوب و جنگ بوده‌اند و از این رو افزایش تهی دستان شکم تهی نباید موجب حیرت شود. ممالکی که بیش از همه در معرض خطر گرسنگی هستند کشورهایهایی هستند که جنگ‌های مسلح در آنها روی داد مانند بوروندی- اریتره (حبشه)، لیبیا، سیرالئون و



جمهوری دموکراتیک کنگو. راپرت فائو نشان می دهد که در مناطق روستایی است که مسأله کم غذایی و گرسنگی متمرکز است و در نتیجه باید گفت که هیچ بهبود محسوسی در وضع تغذیه روی نخواهد داد مگر آنکه توسعه روستا و کشاورزی مورد توجه و تأکید مخصوص قرار گیرد.

توصیه ای که

حضرت بهاء الله در لوح دنیا در اهمیت کشاورزی فرموده اند هرگاه مورد نظر اولیای امور قرار می گرفت و حتی ممالک فقیر به دنبال تسلیحات و تنازعات نمی رفتند بی گمان وضع جهان به مراتب بهتر از این بود که هست.

کیست که نداند که گرسنگی یا کم غذایی چه زیان بزرگی به سلامت جسم و جان وارد می کند. کم غذایی خود موجب تقلیل نیروی تولید است و تقلیل نیروی تولید عامل دوام و استمرار فقر و گرسنگی. این است یکی از آن دوائر خبیثه که اقتصاددانان شکستن آنها را از شرائط نخست توسعه دانسته اند.

گزارش فائو به تشریح وضع کنونی اکتفا نمی کند بلکه حاوی پیش بینی آینده نیز هست. مثلاً اگر وضع در خاورمیانه و افریقای شمالی به همین حال کنونی باقی ماند شمار افراد گرسنه و کم غذا از ۲۴ میلیون نفر در سال ۱۹۹۰ به ۳۶

میلیون نفر در سال هدف (۲۰۱۵) خواهد رسید. تنها شاید آسیای شرقی بتواند در سال ۲۰۱۵ شمار گرسنگان و کم غذایان خود را به نصف و شاید به میزان بیشتر تقلیل دهد و آسیای جنوب شرق هم این تعداد را به ثلث کاهش بخشد مانند امریکای جنوبی که احتمالاً در سال ۲۰۱۵ حدود ثلث از کم غذایانش کاسته خواهد شد. از کم غذایی نمی توان سخن گفت مگر آن که به دو پدیده طبیعی اشاره کنیم یکی گرمای روز افزون جو و کاهش بارندگی در بعضی مناطق و به راه افتادن سیل ها در مناطق دیگر و دوم کمبود آب قابل شرب و قابل استفاده برای آبیاری مزارع که یکی از مسائل عمده دنیای معاصر و دنیای فرداست. مگر آنکه بشر در شیوه زندگی و مصرف خود تغییری اساسی وارد کند که امید تحقق آن در آینده نزدیک قلیل است. ■

خانواده، عامل بقای جامعه

پژوهشگر

بام دیگری بیتوته می‌کنند، ترجیح دهند. کمونیست‌های شوروی که در ابتدا باورشان بود که خانواده یک نهاد بورژوازی است و در جامعه اشتراکی باید به انهدام آن دست زد، بالاخره در اندیشه بی‌منطق خود تجدیدنظر کردند و زناشویی به عقد مدنی را پذیرفتند و موانع فراوان قانونی و مادی بر سر راه طلاق نهادند.

ازدواج موقت یا تمتع را نمی‌توان بنیادگذار خانواده دانست هر چند برخی از مسلمانان خصوصاً شیعیان هوادار آن هستند. نگاهی که جامعه بشری مرفقی به ازدواج موقت می‌کند با نظری که نسبت به فحشاء می‌افکند فرقی اساسی ندارد و این تعبیر و تفسیر فقهای شیعه هم از آن حرف‌هاست که با روح شریعت که حتی در مورد تعدد زوجات شرط عدالت را تأکید کرده است، تعارض ذاتی دارد. چطور می‌توان با صیغه‌ای که به هنگام سفر به اراضی زیارتی چون مشهد، قم و کربلا بطور موقت اختیار شده، حق عدالت را ادا کرد؟ تکیه‌گاه خانواده نمی‌تواند جز بر اساسی استوار و پایدار باشد و صیغه موقت همان اندازه دور از مبانی صحیح روابط انسانی است که ازدواج‌های پیاپی بعضی از ستارگان سینما در مغرب زمین که بی‌حرمتی کامل نسبت به حیثیت و کرامت

یکی از نهادهای بنیادی جامعه که علی‌رغم همه آفاتی که در طی روزگاران بر آن وارد شده چون درختی استوار و با ریشه‌های کهن مقاومت کرده و دوام آورده، نهاد خانواده است که هنوز سایه جان‌بخش آن بر سر میلیون‌ها گروه‌های انسانی در سراسر جهان گسترده است. بی‌تردید شکل خانواده، نقش‌ها و وظائف آن، روابط درونی آن، جایگاه خانواده در هیئت اجتماع همه و همه دگرگون شده اما اصل که ارتباط مداوم همبستگی میان زن و مرد و فرزندان آنها و خویشان و بستگان دیگر باشد باقی و پایدار مانده است.

غوغا و هیاهوی همجنس‌بازان در برخی ممالک غرب و همزیستی‌هایی که بدون بنیاد قانونی و اخلاقی عملاً در بعضی کشورها پذیرفته شده و احیاناً به چشم تسامح و اغماض دیده می‌شود، تلقیح مصنوعی بعضی زنان از نطفه مردی ناشناخته به مدد پیشرفت‌های سریع تکنوبیولوژی، رواج بی‌سابقه طلاق و جدایی با همه لطماتی که بر نهاد خانواده زده‌اند مانع از آن نشده که هنوز حتی در مادی‌ترین و خودکامه‌ترین جامعه‌ها، جوانان به دنبال رابطه قانونی زن و شوهری بروند و امنیت یک خانواده ثابت و پایرجا را بر ماجراجویی همزیستان غیرمزدوج که از پی‌تنوع‌خواهی هر چند در زیر

انسانی همسر- خصوصاً زن- است.

خانواده بورژوا بر سراسر جوامع گسترش یافت و منبهد به عنوان ساخت و قالبی که پایه و اساس جامعه است تلقی شد. این بدان معنی نیست که در خارج مغرب زمین چنان که از قبل اشارت رفت خانواده از همان ابتدا مقام و موقع ممتازی در پیکره اجتماع نداشته باشد و حتی مفهوم خانواده بسیار وسیع تر و شامل چند نسل که زیر سقف واحد زندگی می‌کنند، نباشد.

احکام عشره حضرت موسی گواه روشنی از اهمیت خانواده به معنای وسیع کلمه در قوم یهود است: «پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد دراز شود، زنا مکن، به خانه همسایه خود طمع موزر و به زن همسایهات، شش روز مشغول (کار) باش و همه کارهای خود بجا آور اما روز هفتمین سبت یهوه خدای تست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمهات و مهمان تو که درون دروازه‌های تو باشد». در همه این احکام بعد خانواده‌گی جلب نظر می‌کند.

آنچه به عنوان مدل بورژوا ذکرش رفت خانواده تک‌همسری است با تعداد محدودی اطفال که مجزی از خانواده گسترده زندگی می‌کند در حالیکه جامعه شرق الگوی خانواده گسترده را می‌شناسد. در خانواده بورژوا فضای کار از محیط خانواده‌گی جداست در حالیکه در جوامع غیر اروپایی که اکثراً از کشاورزی ارتزاق می‌کنند، خانه و خانواده خود مرکز فعالیت‌های اقتصادی اعم از کشاورزی و پیشه‌وری و احیاناً بعضی صنایع اولیه چون نخ‌ریسی و نساجی است. جالب است که حتی در فاصله سال‌های

مورخان قائل بدان هستند که در تمدن‌های سامی چون عبری و یهود اهمیت خانواده بیشتر بوده چنان که قلیل هستند متون یونانی که در آن ذکر رابطه شهروند و خانواده او در میان باشد در حالی که در قوانین عبری قسمتی از مقررات مذهبی معطوف به حقوق مدنی و روابط خانوادگی است. در دوران سلطنتی روم، پدر خانواده که حکم پدرسالار را داشت حق مرگ و حیات بر زن و فرزندان و بردگان خود داشت، حتی که به تدریج در طی قرون تضعیف شد و در موقع پایان گرفتن امپراطوری روم متروک گردید. در قرون وسطای مسیحی، مفهوم خانواده اهمیتش کمتر از موضوع اصل و تبار و خویشاوندی بود معذک کلیسا سعی کرد که فکر غیر قابل فصل بودن روابط زناشویی را ترویج و تحمیل کند و ضمناً فقرا را به ازدواج تشویق نماید. به قول مورخان، از دوره رنسانس یعنی نوزایی اروپا بود که اندیشه تفوق روابط خانوادگی بر دیگر روابط آدمیان ولادت یافت و رواج گرفت و در قرن هیجدهم میلادی بود که این فکر بر کرسی نشست و نقطه رجوع و مدل جامعه بورژوا شد. این هشیاری به اهمیت خانواده حتی در آثار نقاشی کسانی چون Greuze که صحنه‌های زندگی خانوادگی را تصویر کرده، دیده می‌شود. این تحول فکری مقارن است با زمانی که زندگی خصوصی اهمیت بیشتری در حیات فرد می‌گیرد و فردیت انسان مورد تأکید واقع می‌شود چنان که در آثار ژان ژاک روسو می‌توان ملاحظه کرد.

در طی قرن نوزدهم بود که در اروپا الگوی

۱۹۰۰ و ۱۹۲۰، حدود ۲۵٪ خانواده‌های فرانسه تک فرزند بوده است در حالیکه هنوز در جامعه‌های غیر صنعتی، تعداد فرزندان در خانواده‌ها اکثراً چند برابر بیشتر است.

در دنیای معاصر چنین اتفاق افتاده است که احزاب محافظه‌کار، کلیسای کاتولیک، دنیای اسلام از حفظ ساخت‌های کهن خانواده دفاع می‌کنند. در جوامع غرب از حدود ۱۹۷۳ بود که با پیدا شدن بحران اقتصادی، عده‌ای از احزاب محافظه‌کار به لزوم بازگشت به ساخت‌های سنتی خانواده تأکید کردند چنان که در ممالک متحده آمریکا بعضی از این احزاب گفتار فیزیوکرات‌ها در قرن نوزدهم را پذیرا شدند که قشرها و طبقات فقیر و محروم جامعه، درد اصلی‌شان همان ضعیف شدن ساخت‌های خانوادگی است و در استدلال این موضوع گفته‌اند که در جوامع سیاه‌پوست محلات تنگ‌دست شهرهای بزرگ آمریکا، اکثر ولادت‌ها در خارج چارچوب زناشویی روی می‌دهد و در بسیار موارد پدران خانواده را رها می‌کنند و می‌روند پس تقویت خانواده و همبستگی و تعاون درونی آن از ضروریات است. حزبی که هم‌اکنون هم بر سرنوشت آمریکا حاکم است از ممنوعیت سقط جنین و نفی رسمیت ازدواج دو همجنس دفاع می‌کند در حالیکه در سه کشور اروپایی مانند اسپانیا که احزاب مترقی (سوسیالیست‌ها) بر آنها فائقند نظر مساعدی نسبت به ازدواج همجنسان، حتی رسمی کردن فرزندپذیری آنان وجود دارد. دفاع دیانت بهائی از خانواده از مقوله محافظه‌کاری یا برای نیل به مقاصد سیاسی

نیست بلکه دفاع از یک نهاد اساسی و طبیعی جامعه است که مانند دین نقش تعیین کننده در تشکل شخصیت انسانی و به تبع آن در سرنوشت نسل‌های آینده دارد. نه خانواده چند همسری، نه خانواده متزلزل خواستار ازدواج‌های پیاپی؛ محیط مساعد را برای رشد و نمای طفل ارائه می‌کنند. نه موافق قانون طبیعت است که دو همجنس همزیست طفلی را به فرزندی بپذیرند در حالیکه فرزند هم نیاز به قدرت پدری و هم نیاز به محبت مادری دارد، دو همجنس چگونه می‌توانند برآورنده این نیاز طبیعی طفل باشند؟

خانواده نمی‌تواند و نباید یک منظومه یا سیستم بسته باشد، ارتباط طفل با پدر بزرگ و مادر بزرگ چه مادری و چه پدری اهمیت بسیاری در پرورش عاطفی- اخلاقی او دارد. دو همجنس چگونه این رابطه محبت انسانی را می‌توانند برای طفل پذیرفته خود تأمین کنند؟ داستان سقط جنین را فقط از باب آنکه کلیسا با آن موافق است یا مخالف نمی‌باید مطرح کرد.

جنین به عنوان یک انسان حق حیات دارد اعم از اینکه این حق حیات را نظامات جامعه بپذیرد یا رد کند. از بدو تشکیل جنین، یک انسان کامل بوجود آمده است و همه انسان‌های کامل دیگری که باید در آینده به دنیا آیند مدافع حق حیات او هستند و سلامت او را خواهند چنانکه درخت هستی از اینکه یک شاخه زنده او را ببرند در عالم حقیقت فریاد اعتراض بلند می‌کند مگر آنکه گوش‌ها ناشنوا باشد و دیده عاطفه انسان‌ها کور. ■

قرآن، چه کسی آن را نوشت؟ و چرا باید آن را تفسیر کرد؟

مجله مهم جهان ادیان (به فرانسه) در شماره ۱۹ خرداد (سپتامبر-اکتبر ۲۰۰۶) بحث اصلی را به موضوع قرآن، کتابت آن، لزوم تفسیر و مباحثی



منزوی شود. وقتی آن حضرت عبارت «اقراء باسم ربك» را شنید در حیرت فرورفت زیرا پیامبر آینده اسلام نه خواندن می دانست و نه

نوشتن. می توان فرض کرد که آن حضرت که بازرگانی مجرب بود از نعمت خواندن بی بهره نبود ولی تعجب نباید کرد اگر گفته شود که آن حضرت نوشتن نمی دانست چون نوشتن در آن زمانها، منحصرأ در حیطه کار دبیران یا کتاب رسمی بود. به اعتقاد برخی از مسلمانان این حضرت محمد نبود که قرآن را نوشت، قرآن فقط نوعی نسخه برداری از یک نوشته آسمانی

در ارتباط با آن کتاب مقدس اختصاص داده. نود و ششمین سوره قرآن را مسلمانان آغاز نزول وحی الهی بر حضرت محمد می دانند. بر حسب تواریخ اسلامی این واقعه در حدود سال ۶۱۰ میلادی در شب قدر روی داد، در آن زمان حضرت محمد در پناه تخته سنگ های کوه حرا بود یعنی محلی نه دور از مکه که آن حضرت عادت داشت برای تفکر و تأمل در آن

بود که تنها خدا را می‌توان نویسنده آن محسوب داشت.

علمای مسلمان دو دوره در ظهور و رسالت محمدی تشخیص داده‌اند. دوره اول که آغاز مأموریت آن حضرت بود و در مکه بسرآمد و سال‌های ۶۱۰ تا ۶۲۲ را در بر می‌گیرد و دوره دوم که در آن حضرت محمد پایه‌های جامعه مسلمان را مستقر فرمود و اصول اعتقادات و قوانین اسلام را در مدینه در فاصله سال‌های ۶۲۲ و ۶۳۲ اعلام کرد. تحقیقات جدید هم این نکته را تأیید می‌کند که چنین دو دوره‌ای در حیات پیامبر وجود داشته ولی البته منسوب داشتن همه متون قرآنی به دوره اول یا دوره دوم کاری آسان نیست. معمولاً سوره‌های کوتاه‌تر را که در قسمت دوم قرآن قرار دارد به دوره مکه متعلق می‌دانند و سوره‌های بلندتر را که در اول قرآن است متعلق به دوره دوم می‌دانند یعنی دوره مدنی.^۱

سؤالی که مطرح می‌شود آن است که هر گاه قرآن طی ۲۲-۲۳ سال نازل شده جمع‌آوری آن به صورت سوره‌های پیاپی چگونه صورت پذیرفته است؟ می‌توان تصور کرد که بعضی از آیات نازل را اصحاب و اطرافیان آن حضرت در حافظه سپرده بودند. هنوز هم سنت حفظ قرآن و نقل آن از حافظه در جوامع اسلامی تداوم دارد. بی‌گمان در پیرامون آن حضرت کتابی هم بودند که قادر به ثبت و ضبط آیات نازله بودند و بر روی سنگ، استخوان کف شتر، اوراق نخل و طومارها آنها را می‌نوشتند. بعد از رحلت پیامبر مؤمنان در صدد جمع‌آوری همه این مدارک پراکنده برآمدند و بخصوص

دو کاتب دوره مدینه یعنی زید و ابی در این کار مشارکت داشتند.^۲

زید بن ثابت الانصاری که در ۶۶۵ م درگذشت، کار دشواری را که بر عهده‌اش نهاده بودند با دقت انجام داد و آن را به صحه اصحاب پیامبر رساند. نسخه مصحف که بدین گونه بدست آمد به عمر خلیفه مسلمانان تسلیم شد و بعد از مرگ او در ۶۴۴ قرآن در دست حفصه دختر او و همسر پیغمبر بود.

باید متذکر بود که علاوه بر دو کاتب نامبرده حضرت علی بن ابی طالب هم منشیگری حضرت محمد را عهده‌دار بود و از آنچه ثبت و ضبط کرده بود کتابی ساخت. منشی دیگر ابی ابن کعب بود که قرآن او یک سوره بیشتر از قرآن حفصه داشت. از دیگر کاتبان عثمان بن عفان بود و حسن بن ثابت و حتی معاویه ابن ابوسفیان که در سنوات اخیر پیامبر به کار منشیگری پرداخت. ابن مسعود که سابقاً چوپان بود و در همان اوائل به حضرت محمد ایمان آورد، ۷۰ سوره قرآن را منتقل کرد و بعد از سنه ۶۳۲ به تعلیم نحوه قرائت قرآن اهتمام نمود و سرانجام در کوفه عراق منزوی شد.

از کسانی که در گردآوردن آیات و سور قرآنی اهتمام کردند باید نام عبدالله بن عباس را هم یادآور شد و نیز اسم ابوموسی اشعری را که گویا مجموعه جمع آورده او مشابه مجموعه عیید بن کعب بوده است. می‌گویند عایشه همسر پیامبر حافظه‌ای استثنائی داشت و بسیاری از آیات را بخاطر سپرده بود.

در زمان ابوبکر از زید بن ثابت خواستند که قرآن را منظم کند، همان نسخه‌ای که به حفصه

سپرده شد.

چون ذاتاً عادل است به انسان عقل را اعطا کرده و نیز **قرآن** را که هادی او باشند و به این ترتیب آدمیان را آزاد و مسئول رستگاری خویش ساخته است.

تنها خدا یکتاست و حتی کلام او را نمی‌توان شریک یکتایی خدا دانست. **قرآن** از آغاز نبوده بلکه خلق خداست که از طریق محمد نازل شده و در سرنوشت بشر مؤثر است. مخالفان معتزله یعنی اشعریه برآنند که اعمال انسان کلاً توسط خدا القا شده‌اند و علت آن بر عقل انسان پوشیده است. **قرآن** کلام قدیم خداست که مؤمنان باید دقیقاً اطاعت کنند، با توجه به تفاسیر غیر قابل اشتباه خود حضرت محمد که در کتب سیره جمع آوری شده.

مأمون بعد از تحمیل عقیده جزمی به مخلوق بودن **قرآن** عده‌ای مفتش گذاشت که مطمئن شود مسئولان و اولیای امور همه همان عقیده را اظهار می‌دارند و حتی ابن حنبل از مخالفان معتزله را به زندان افکند. جانشینان مأمون یعنی المعتصم و الواثق همان سیاست مأمون را پیروی و تعقیب کردند.

متأسفانه عامه مردم دنباله‌گیر همان نظریه سنت پرستان بودند و فشار آنها سبب شد که المتوکل عباسی به مأموریت مفتشان خاتمه داد، ابن حنبل را آزاد کرد و تز معتزله را مردود شمرد یعنی مخلوق بودن **قرآن** را. ابن حنبل توانست از آن به بعد به آزادی اعلام دارد که **قرآن** از بدو تا انتها غیرمخلوق یعنی قدیم است و از آن پس این عقیده یکی از اصول جزمی اهل سنت و جماعت در اسلام شد.

بقیه در صفحه ۶۳

عثمان بن عفان که بر جای عمر نشست (۶۵۶-۶۴۴) و سابقاً منشیگری حضرت رسول را کرده بود وقتی اختلاف میان نسخ موجود را ملاحظه کرد، مجمعی از چند شخصیت برپا کرد شامل زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص، عبدالرحمن ابن حادث که سرانجام نسخه نهایی **قرآن** را تهیه و تنظیم کردند و دیگر نسخ را بی اعتبار دانستند.

یکی از بحث‌های مهمی که از همان ابتدا در میان مسلمانان شروع شد و به قولی موجب ایجاد علم کلام گردید این است که آیا **قرآن** که کلام الله است پیوسته با خود صاحب کلام بوده و همانند ذات او قدیم و خلق ناپذیر است یا مانند جهان و همه آفریده‌ها حادث یا مخلوق است.

اشاعره قائل به نظریه اول و معتزله و شیعه قائل به نظریه دوم بوده‌اند و البته اگر **قرآن** حادث و مخلوق است در دسترس عقل آدمی است و امکان تفسیر آن مطرح می‌شود و اگر قدیم است قابل هیچ نوع دخل و تصرف حتی از باب درک و فهم نیست و باید عیناً تبعیت شود.

این اختلاف نظر در دوره خلافت مأمون در بغداد صورت یک مسأله دولتی را پیدا کرد و خلیفه سرانجام ناچار شد که عقیده جزمی "مخلوق و حادث بودن **قرآن**" را تحمیل کند و مجادلات پرشور در این زمینه را مختوم دارد.

معتزله تحت تأثیر فلسفه یونان بودند و طرفدار اصل عقل و مدافع دو نظریه عقلانی یکی عدالت خدا و دیگری یکتایی خدا. خدا

مبارزه با جو امر دانه

کسروی و بهائیگری او (بخش پایانی)

بهمن نیک‌اندیش

می‌دید در مقابل دیانت بهائی به سرگیجه و دو دلی افتاده بود. وی شیعه‌گری و تصوف را که ستون‌های محکم اعتقادی مردم ایران است در دو کتاب خود سخت کوبیده بود و با دیدن دیانت بهائی حیرت می‌کرد که چگونه در چنان زمینه دینی و اجتماعی و زیر سلطه آن دو آیین می‌تواند دیانتی مستقل برآید، آن همه شور و غوغا در ایران در اندازد و با همه سخت‌گیری‌ها و کشتارها که بر پیروانش روا شد با تعالیم انسانی و امروزی خود حتی به مرزهای خارج از ایران برسد. وی آگاه‌تر از آن بود که این دین را ساخته دست انگلیس و روسیه بداند و در کتاب خود نیز به این موضوع تکیه کرده است (آن موقع امریکا و صهیونیسم هنوز در افکار بهائی ستیزانی که مجذوب تئوری توطئه هستند راه نیافته بود). ولی سرانجام بدگمانی و نفی‌نگری که در همه موارد دامنش را گرفته بود، همراه با سابقه ملاگری او، بر قضاوتی سلیم و آگاهانه

در هشت شماره پیش بطور پیاپی به بررسی کتاب **بهائیگری کسروی** پرداختیم و کوشش کردیم مهم‌ترین ایرادهای او را به آیین بهائی بررسی نماییم و پاسخ گوئیم. در آغاز نیز قصد پاسخگویی سطر به سطر مندرجات کتاب او را نداشتیم. زیرا کسروی در **بهائیگری** بطور آشفته‌ای مطالب را بارها و بارها تکرار می‌کند و در هر صفحه از توهین و تحقیر به دیانت بهائی و مقدسات آن دریغ نمی‌نماید. بدیهی است که پاسخ توهین را باید با سکوت داد و حملات تمسخرآمیزش را که نشان ضعف استدلال نویسنده است، باید به حکم ادب نادیده گرفت.

کسروی نویسنده‌ای چیره‌دست بود و در مغلظه و سفسطه ید طولایی داشت. خود را در همه مسائل صاحب نظر و آگاه می‌دانست و با هیچ چیز جز آنچه خود می‌پنداشت سرآشتی نداشت. اما با اندک انصافی که در خود

چیره شد و به مبارزه با دیانت بهائی پرداخت. این سرگشتگی و دودلی و بی‌منطقی در کتابش دیده می‌شود و ما کوشش می‌کنیم با یکی دو مثال ماهیت آن را روشن سازیم.

مثلاً در مورد حضرت طاهره، کسروی از سویی حیران‌جذبه و قدرت آن بانوی استثنائی است و زبان به ستایش باز می‌کند. می‌نویسد: «در چنان زمانی که یکی از هزار مردم ایران سواد نمی‌داشته این زن درس خوانده، و یکی از دانایان بشمار می‌رفته. آنگاه چون به باب گرویده به یکبار دست از شوهر و خانه شسته و همراه مردان سر به کوه و بیابان نهاده و سرانجام در آن راه کشته می‌شود.» (بهائیگری، بخش ۲، ص ۱۸) ولی کسروی نمی‌توانست بپذیرد چگونه چنان زنی به حضرت باب می‌گردد و همه چیز خود را فدای امر او می‌نماید. لذا به دلایل معمولی خود می‌آویزد، از سویی بار دیگر به بی‌معنی بودن آثار حضرت باب (به قول خودش) می‌پردازد که به خواننده القا نماید طاهره نمی‌توانسته در آثار حضرت باب چیزی بیابد که او را به این جذبه و شور اندازد. سپس دلیل بی‌پای بعدی را عرضه می‌دارد و می‌نویسد که طاهره شور شیخی‌گری داشت و سال‌ها در انتظار قائم بود از این رو نخستین کسی که ادعای قائمیت نمود پذیرفت و بابی شد.

اما کسروی باز هم نمی‌تواند به دلیلی که خود آورده قانع گردد. او آگاه است که زنی هوشمند و کتاب‌خوانده مانند طاهره که از پشت پرده مردان را درس می‌داده، هرگز به نخستین کسی که ادعای قائمیت می‌کرد ایمان

نمی‌آورد و سر و جان نمی‌داد، مخصوصاً اگر آثار مدعی قائمیت را بی‌مایه می‌دید. در همان زمان شاگردهای دیگر سید کاظم رشتی نیز بودند که ادعاهایی داشتند و طاهره با آنان و آثار ایشان آشنا بود. لذا این دلیل خود را نیز کافی نمی‌یابد، به اشعار طاهره حمله می‌کند، و چون نمی‌تواند بر آنان ایرادی وارد آورد می‌پرسد: معلوم نیست مخاطب طاهره که بوده و اینها را برای که گفته. اما هنوز به این دلیل هم قانع نیست زیرا طاهره سنت هزارساله شعر ایران را با شیوه‌ای بدیع دنبال کرده و اشعاری در زمان خود انقلابی سروده و از این لحاظ بر او خطایی نمی‌توان گرفت.

سرانجام کسروی برای اینکه خود و خوانندگانش را راضی سازد طاهره را شوریده و آشفته مغز می‌خواند: «از این شعرها معنایی می‌توان فهمید؟ گوینده‌اش چه می‌خواسته و چه راهی را دنبال کرده... در اینجاست که خواهید دید جز سخنان آشفته و شورانگیزی که از یک مغز آشفته و شوریده‌ای تراویده نمی‌باشد.» (بهائیگری، بخش دوم، ص ۲۰)

به عبارت دیگر در قاموس آقای کسروی طاهره به آن علت بابی شد که شوریده و آشفته مغز بود. کسروی نمی‌نویسد طاهره «آشفته رأی» یا «آشفته حال» بود، می‌نویسد «آشفته مغز» بود. لغت‌نامه دهخدا آشفته مغز را مساوی با آشفته دماغ می‌داند و آن را این چنین معنی می‌کند: «دیوانه، مختل در عقل، معتوه و مخبط». فقط با رسیدن به این نتیجه است که کسروی می‌تواند خود و خوانندگانش را به سبب بابی شدن طاهره و جان باختنش در راه آن آیین قانع

سازد. طرفداران کسروی که او را نابغه‌ای سرشار از هوش می‌دانند باید به این خاطر هم به او بیالند که در ۱۶۰ ساله گذشته از میان صدها نویسنده و پژوهشگر که درباره طاهره و زندگانی او تحقیق کرده‌اند کسروی تنها کسی است که به این ادعا برخاسته بدون آنکه دلیلی محکم ارائه بدهد.

کسروی از دیدگاه دیگری نیز با پدیده یگانه‌ای مثل حضرت طاهره و دیانتی چون آیین بهائی که تساوی زن و مرد را می‌خواهد گرفتاری دارد. باورهایی را که کسروی در مذهب خود در مورد زن و مقام او در جامعه آورده در دومین بخش این سلسله مقالات گفتگو کردیم. در اینجا بطور اختصار یادآوری می‌کنیم که کسروی زنان را در "ساختمان تنی و مغزی" از مردان جدا می‌داند، آنان را فقط برای خانه‌آراستن و بچه پروردن و دوختن و پختن و اینگونه کارها می‌داند. می‌گوید زنان نباید جز همراه شوهران و خویشان نزدیک خود از خانه بیرون روند. وی زنان را قابل لغزش می‌داند و ایشان را از دوراندیشی و رازداری و خونسردی و تاب و شکیب دور می‌پندارد. (خواهران و دختران ما، ص ۱۵ و ۱۸). با این سابقه فکری قرن نوزدهمی البته به نظر کسروی طاهره که آن اشعار انقلابی را سرود و آغاز صبح هدایت را مژده داد، زنی که در بدشت در حضور مردان حجاب از رخسار برداشت و آن غوغا را برانگیخت و زنی که زندگانی کوتاه و پر حادثه‌اش یک قرن و نیم است بر سر زبان‌هاست باید آشفته مغز و شوریده بشمار آید، و چون چنین است گرویدن او به دیانت بابی نیز

دلیل درستی و استواری ادعای حضرت باب نیست بلکه به خاطر آشفته مغزی اوست.

نمونه دیگر از قضاوت‌های سست کسروی لوحی است که از حضرت عبدالبهاء در کتابش نقل نموده و در پایان اینگونه به داوری نشسته است: «این از لوح‌های بنام عبدالبهاست و از اینجا پی به مایه دانش او توانید برد. دیگر لوح‌ها و کتاب‌هایش نیز از همین بافندگی هاست...»

برای روشن تر شدن موضوع ابتدا این لوح را که خطاب به بهائیان بادکوبه است آنطور که کسروی در کتاب خود آورده نقل می‌کنیم و سپس درباره چگونگی قضاوت او گفتگو می‌نماییم.

«ای عاکفان کوی دوست، ای عاشقان روی دوست، قفقازیا جمیعاً تابع رود ارس است که در قرآن اصحاب رُس تعبیر شده جمعی از انبیاء در زمان قدیم که خیرشان منقطع شده در آن اقلیم مبعوث شدند و عالم انسانی را به نفعات رحمانی معطر نمودند و همچنین در زمان اخیر حضرت اعلی روحی فدا به چهریتق سرگون و در آنجا مسجون گشتند. حافظ شیرازی رایحه‌ای به مشامش رسید و این غزل را گفت:

ای صباگر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه زن بر خاک آن وادی و مشکین کن نفس
و حضرت زردشت نیز مدتی در آن
صفحات سیر و حرکت می‌فرمودند و کوه
قاف که در احادیث و روایات مذکور همین
قفقاز است، و ایرانیان را اعتقاد چنانست
که آشیانه سیمرغ است و لانه عنقای شرق.

لذا امید است که این عنقا که شهر [در اصل لوح، شهر] تقدیس در شرق و غرب منتشر نموده و آن امر بدیع ربانی [در اصل: ربانی است] در قفقاز لانه و آشیانه نماید.

الحمد لله که احبای بادکوبه در این سال های جنگ با جمیع طوایف آشتی داشتند و به موجب تعالیم الهی به کل مهربان و در امر الله جوش و خروش داشتند و از باده محبت الهی سرمست و مدهوش بودند. حال باید مانند نهنگ بخروشند و تلافی سال های جنگ نمایند و به آهنگ مستانه و ترانه عاشقانه آن اقلیم را به اهتزاز و حرکت آرند تا نورانیت چنان قلوب را روشن نماید که اشعه یگانگی بتابد و ظلمت بیگانگی زائل گردد و جمیع طوایف با یکدیگر بیامیزند و در الفت و محبت قند و شکر ریزند و شور و ولعی انگیزند که ممالک مجاوره نیز به اهتزاز و حرکت آیند. و علیکم و علیکن البهاء الابهی تموز

۱۹۱۹ عبدالبهاء عباس^۱

اینک باید پرسید این لوح چه دارد که کسروی آن را بافندگی نامیده است. حضرت عبدالبهاء در پایان جنگ جهانی اول این لوح را خطاب به بهائیان قفقاز صادر می فرماید. در ابتدا اهمیت تاریخی آن منطقه را بر می شمارند که از عهد باستان محل بروز حوادث تاریخی بوده است. از جمله، پیامبرانی که آثاری از ایشان باقی نمانده؛ از جمله، حضرت زردشت که مدتی در آن صفحات در سیر و سفر بوده؛ از جمله آنکه حضرت اعلی مدتی در چهریق زندانی بوده اند و حافظ شیرازی رایحه ای به

شماش رسید و آن غزل معروف خود را سروده؛ و از جمله آنکه کوه قاف [آارات] در قفقاز است و بر حسب اساطیر و افسانه های ایرانی سیمرغ در آنجا آشیانه دارد. سپس حضرت عبدالبهاء با این مقدمه امر بهائی را همان سیمرغ یا عنقا می دانند که هر جا شهر سعادتش را بگسترد (باز بر اساس متون ادبی و عرفانی ایران) خوشبختی و به روزی با خود می آورد. در پایان این لوح آرزوهایشان برای اهالی قفقاز، و نیز آرزوی الفت و یگانگی و دوستی بین ملل را بیان داشته ابراز امیدواری می فرمایند که سیمرغ امر الهی [سعادت روحانی و معنوی] در آنجا لانه و آشیانه یابد.

باید توجه نمود تمام جملات این لوح بر اساس متون تاریخی و اعتقادات جاری است که بخاطر آمادگی ذهن خواننده، حضرت عبدالبهاء آنها را به عنوان تمثیلی به کار گرفته اند. اعتقاد بر اینکه زردشت از آذربایجان می آمده قرن ها محکم و استوار در اذهان بوده و حتی در کتاب اوستا به روایات مغان زردشتی نیز راه یافته است. نام آذربایجان-آتورپاتکان- (نگاهبان و جایگاه آتش مقدس)، خود نشانی از ارتباط این استان تاریخی با نام زردشت و دین زردشتی است. لذا عجیبی نیست اگر حضرت عبدالبهاء بر اساس همین روایات بفرمایند که زردشت مدتی در آن صفحات در سیر و سفر بوده است. سیمرغ چه در آثار عرفانی فارسی (از جمله اثر مشهور عطار منطق الطیر) و چه در داستان ها و قصه های عامیانه مرغ خوشبختی و سعادت است و مردمان را به سرزمین خوشبختی راهبر می باشد. اینها هیچ

یک دال بر بافندگی و خیالبافی نیست و اگر کسروی از فرهنگ کشورش باخبر بود هرگز روا نمی‌دانست که با دیدن این لوح بر "مایه دانش" حضرت عبدالبهاء خرده بگیرد.

در متن این لوح کسروی کلمه‌ای را اشتباه نقل کرده (به جای شهپر، شهر آورده)، و یک جا کلمه "است" را انداخته است که ما در بالا آن را با حروف سیاه مشخص نموده‌ایم.

این جابجایی کلمات البته معانی جملات مربوطه را مختل می‌سازد و بهانه به دست کسروی برای حمله به محتوای لوح می‌دهد. ما نمی‌گوییم که کسروی به قصد در لوح حضرت عبدالبهاء دست برده، ولی وقتی آن را با چنین اطمینانی چاپ نموده و مورد حمله قرار می‌دهد آیا حق نبود یکبار دیگر زحمت مقابله با اصل را به خود می‌داد. آیا می‌توان اطمینان داشت دیگر آثار بهائی و بابی که مورد قضاوت تند و سخت او قرار گرفته از چنین خطاهایی در نسخی که به دست او رسیده بری بوده است؟

کسروی سپس می‌نویسد: «عبدالبهاسی و چند سال پی کار خود می‌داشت و چون دولت عثمانی مشروطه را پذیرفت و به او نیز آزادی داده شد در سال ۱۳۲۸ سفری به مصر و اروپا کرد. همچنان سفری به امریکا کرد و در سال ۱۳۴۰ بدرود زندگی گفت». (ص ۴۳ بخش اول) عجبا که کسروی تاریخ‌نویس که ادعا می‌کند از دیانت بهائی آگاهی کامل دارد کلمه‌ای نمی‌نویسد که حضرت عبدالبهاء چرا پس از آزادی از زندان راهی اروپا و امریکا شدند. نمی‌نویسد که پیش از سفر حضرت عبدالبهاء در تاریخ ایران هرگز دیده نشده بود

که شخصیتی ایرانی از شرق به غرب برود و در آنجا پیام دیانتی که از ایران آمده یعنی ندای صلح و آشتی و محبت بین بشر را سردهد. از استقبال شورانگیزی که از حضرتشان شد نیز چیزی نمی‌نویسد. زحمت این مقایسه را نیز به خود نمی‌دهد که تأثیر آن سفر افتخارآمیز را بر مردم غرب با آبروریزی‌های شرم‌آور برخی از رجال و شاهان ایران در اروپا برآورد نماید و ببیند این سفر چه اندازه مایه سرفرازی و بلندی نام ایران و ایرانیان گردید.

یک خواننده ناآگاه با خواندن این بخش از ردیه کسروی تصور می‌نماید که حضرت عبدالبهاء سال‌ها در زندان بودند و در آرزوی سفر به اروپا و امریکا و سیاحت و دیدن عجایب غرب بی‌تاب، لذا به محض آزاد شدن از زندان عزم فرنگ را نموده به گردش و تفریح پرداختند. آنگونه که کسروی این نکته مهم تاریخی را آورده جز مفهوم بالا از جمله مزبور چیز دیگری بر نمی‌آید و کسروی با زیرکی، بدون آنکه بنویسد آن را به خواننده اش القاء می‌کند، و البته از ردیه نویس زیرکی چون او نمی‌توان بیش از این انتظاری داشت.

*

در اینجا پاسخ به نوشته‌های کسروی را به پایان می‌آوریم و به نکته‌ای از اعتراضات او می‌پردازیم که به حکم انصاف باید حق را به او داده و مطلبی که برای بسیاری از دوستان غیر بهائی و یا نو بهائیان ما مشکلی ایجاد کرده است بشکافیم.

مشکل آن است که برخی از بهائیان در گفتگو با دوستان بهائی و یا در مقالاتی که

می نویسند اصطلاحات و مطالبی به کار می برند که برای ما و در ادبیات بهائی آشناست و معنی آن را می دانیم، اما برای غیر بهائیان بیگانه و عجیب به نظر می آید. این امر در مورد لغات و ترکیبات نادر و ناآشنا که در نوشته های امری متأسفانه به وفور دیده می شود نیز صدق می کند اما در اینجا نظر ما بر مفاهیم و معانی اصطلاحات است نه مسأله مشکل نویسی.

برای روشن شدن مطلب نکته ای که کسروی بر آن ایراد وارد آورده نقل می کنیم:

«آری بهائیان دروغ های بسیاری از پیشرفت بهائیگری در اروپا و امریکا می گویند. یکی از ایشان به نام دکتر فرهنگ به من نوشته و چنین گفته: در بیشتر از چهل اقلیم پرچم یا بهاء الابهی در نهایت عظمت و جبروت به اهتزاز است... ما نمی دانیم آن کدام اقلیم است که در آنجا "پرچم یا بهاء الابهی" به اهتزاز است؟ ما نمی دانیم از دروغ به این آشکاری چه هوده ای می خواهند».

در توضیح این اصطلاح "پرچم یا بهاء الابهی" باید بگوییم که پرچم از عهد باستان در جهان رایج بوده و در آن روزگاران هر قهرمانی پرچم مخصوص خود را داشته است. مثلاً وقتی سهراب فرزند رستم که به امید یافتن پدر نادیده خود، از تپه ای دور دست نام و نشان قهرمانان ایران را که برای نبرد جمع آمده اند از هجیر می پرسد وی از روی علامت و رنگ پرچم هایی که بر خیمه ها در اهتزازست نام ایشان را می گوید. مثلاً پرچمی که زرد رنگ است و بر آن خورشیدی نقش بسته و ماهی زرینی بر فراز خورشید است آن پرچم شاه ایران است. در فشی

که تصویر پیل کوه پیکری دارد از طوس نوذر است. آنکه نقش شیر دارد از آن گودرز می باشد و غیره.

هر کشور نیز پرچمی دارد که نماینده آن کشورست. در جلوی بنای سازمان ملل متحد در نیویورک و یا ساختمان اتحادیه اروپا در بروکسل فقط پرچم های اعضای آن سازمان ها دیده می شود به نشان کشوری که عضو آن سازمان است و نه پرچم دیگر کشورها.

در آثار بهائی نیز مفهوم پرچم یا بهاء الابهی همین گونه به کار رفته، به این معنی که هر بهائی هر جا می رود به عنوان نشان و نمونه آیین بهائی است و همان نقشی را دارد که از یک پرچم بر می آید. پرچمی که از چوب و پارچه است معروف یک کشور، یک تیم فوتبال، یا یک سازمان معلوم و معین است. آنچه نماینده آیین بهائی است افراد بهائی هستند به عنوان پرچم، که با رفتار و اخلاق و خلق و خو و اندیشه بهائی معروف آن آیین در کشور یا شهر خود می شوند. از آنجا که پرچم همواره در جلو لشکریان برده می شود و هر جا برسد نشان ورود آن لشکر به آن منطقه است لذا نخستین بهائیان که از جای دیگر به شهر یا منطقه ای مهاجرت می کنند به عنوان پرچم یا بهاء الابهی توصیف می گردند.

حق بدسیم به کسانی که این اصطلاح را به این صورت نفهمند و حرف ما که در چهل یا صد کشور پرچم یا بهاء الابهی در موج است برای ایشان موجب سوء تفاهم شود. زیرا آنان فکرشان متوجه پرچم پارچه ای یا بهاء الابهی می شود و تصورشان آن است که بر سر در

ادارات و کارخانه‌ها چنین پرچمی زده‌اند حال آنکه ما از بهائیان گفتگو می‌کنیم که این دیانت را به آن کشور یا جزیره برده‌اند.

هم‌چنین است کلمه "فاتح" در آثار امری به معنای اصلی آن "گشاینده" به کار رفته، نه به مفهوم فارسی آن "تسخیرکننده".

باید دانست که بسیاری از توقیعات حضرت ولی امرالله، مخصوصاً آنها که در سال‌های پایانی حیاتشان در رابطه با نقشه ده ساله صادر فرمودند، توقیعاتی است با لحن حماسی. در این توقیعات جهان عرصه نبرد تاریکی و روشنایی است و بهائیان "جندالله" سپاهیان نور و حیات‌اند که با فداکاری و گذشت و ایثار خود تاریکی‌ها را از میان بر می‌دارند. لحن حماسی لازمه‌اش به کارگرفتن لغات و اصطلاحات حماسی است و عجیبی نیست که در این آثار از بهائیان به "پرچم یا بهاء الابهی" یا "فاتح" و مانند آن نام برده شود. اما به مصداق هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد نمی‌توان آن لحن سخن را در هر جا و در هر مورد به کار برد.

از کسروی باید سپاسگزار باشیم که در همین کتاب **بهائیتگری** بحثی درباره یادداشت‌های کینیاز دالمورکی دارد و آن را جعلی و دروغین و ساخته دست مرد بی‌مایه‌ای می‌داند.

دومین نکته که باید در سپاسگزاری از کسروی بگویم افشاگری وقایع شاهرود و نشر کتابی به نام **حقایق گفتنی** توسط دفتر نشریات پرچم وابسته به سازمان پاک‌دینان کسروی است. در شاهرود با توطئه‌های گسترده قبلی و پشتیبانی ژاندارمری و تحریکات ملایان در روز ۱۷ مرداد سال ۱۳۲۳ ه. ش جمعی اوپاش به

منازل بهائیان شاهرود حمله کرده و عده‌ای مظلوم را به شهادت رساندند و اموال ایشان را به غارت بردند. در کتاب **حقایق گفتنی** که دستگاه کسروی ناشر آن بود حقیقت واقعه به نقل از یک شاهد عینی افشا شد و به اینترتیب سندی معتبر از این فاجعه به جای ماند.

*

گفتگو درباره کتاب **بهائیتگری** کسروی را با این مقاله به پایان می‌رسانیم ولی هنوز سخنان ناگفته بسیار است که امید است در آینده به آن بپردازیم. گفتیم کسروی در آغاز زندگانی علمی و فرهنگی‌اش به تاریخ‌نگاری پرداخت و آثاری که سال‌ها به کار پژوهشگران می‌آید از خود به یادگار گذارد. اما از زمانی که به رسالت خود برای اصلاح اسلام و شیعه‌زدایی و صوفی‌ستیزی و مبارزه با دیانت بهائی برخاست به جای تحقیقی علمی و استوار دست به توهین و تحقیر و پرخاشگری گشود و سخنانی ناسنجیده از زبان و قلمش جاری شد که درخور نویسنده **تاریخ مشروطیت ایران و تاریخ پانصد ساله خوزستان** نبود. در این بخش از زندگی فعال خود، کسروی بیش از آنچه از خرد و اندیشه‌ورزی یاری بگیرد در چنگال تعصب و منش و فطرت ناپسند خود اسیر بود. آنها که از نزدیک کسروی را می‌شناختند او را فردی می‌دانستند «بی ذوق و بد طینت که بسیار حسود هم بود و به همه بد می‌گفت و هیچ کس را غیر از خودش قبول نداشت... که نمک می‌خورد و نمکدان می‌شکست...» (مجتبی مینوی، **نقد حال**، ص ۵۰۷). چنین داوری را درباره کسروی از دیگران قبلاً هم در این مقالات نقل

کرده‌ایم: آیا می‌توان به رَدِّیه‌ای که کسی با این ویژگی‌های اخلاقی نوشته اعتماد کرد؟

قتل فجع کسروی

در کسروی که کمتر کسی آن دلیری را دارد که برخلاف اعتقادات سنتی توده حرفی بزند، کسروی به صورت روشنفکری بی‌پروایی جلوه‌گر شد که در باورهای خود سرسخت بود و در بیان آنها از هیچکس و هیچ چیز بیمی به خود راه نمی‌داد. کتاب او دربارهٔ شیعیگری که انتشار آن در کسروی شیعی رشادت و بی‌باکی فراوان می‌خواست، دشمنی‌ها را تندتر نمود و موجب گردید که فتوای قتل او از سوی چند تن از مراجع تقلید در نجف و قم صادر شود. نواب صفوی که آن موقع در نجف طلبه‌ای بود برای انجام این فتوی به ایران آمد. حمله‌ای به جان او در چهارراه حشمت‌الدوله طهران ناموفق ماند و عجب آنکه کسروی در روزنامه‌اش بهائیان را در این حمله شریک دانست به دلیل آنکه «جمع زیادی از ایشان در ناحیه حشمت‌الدوله منزل دارند!».

چندی بعد چند تن از رهبران مذهبی بانفوذ از او به دادگستری شکایت بردند و از دولت خواهان جلوگیری از انتشار کتاب‌های او گشتند. به دنبال این شکایت کسروی به دادگاه احضار گردید. وی روز بیستم اسفند ۱۳۲۴ همراه با منشی خود به نام حدّادپور در دادگستری حاضر شد. هم‌زمان هشت تن از افراد فدائیان اسلام برای کشتن او روانهٔ دادگستری گشتند. هنوز لحظاتی از حضور کسروی و حدّادپور در اطاق بازپرس نگذشته بود

که گروه فدائیان اسلام با اسلحه و کارد به جان آن دوسوء قصد کردند، شکم کسروی را دریدند و این بار فقط پس از اطمینان از قتلشان الله اکبرگویان، با دست‌های خونین دادگستری را ترک نمودند. قاتلین پس از چند روز دستگیر گشتند ولی با فشار روحانیون و موافقت دولت و دربار آزاد گشتند. یاران کسروی جسد او و حدّادپور را از بیم آنکه دستخوش نابودی متعصبان شود در یکی از کوهپایه‌های شمال طهران بطور ناشناس دفن نمودند.^۲

آن زمان ربودن دگراندیشان و سر به نیست کردن اجساد ایشان برای لوٹ قتل، آنچنان که در مورد گروهی از بهائیان و روشنفکران پس از انقلاب اسلامی دیدیم هنوز رسم نشده بود. شاید هم بنیادگران با چنین قتلی می‌خواستند نمایشی از وحشت و خون‌ریزایی کنند که درس عبرتی برای روشنفکران و دگراندیشان باشد و برای همیشه ایشان را خاموش سازد.

با آنکه کسروی نسبت به دیانت بهائی با خشمی دور از علم و انصاف دشمنی می‌ورزید، قتل او تأسف‌آور است زیرا تکرار قتل بسیاری از دگراندیشان تاریخ ایران است. این قتل هم‌چنین راهی در قرن بیستم برای متعصبان مذهبی در نشانیدن آتش کینهٔ ایشان گشود که ظاهراً مهارشدنی نیست و روزی خشک و تر را با هم خواهد سوزاند. ■ پایان

یادداشت‌ها

- ۱- برای زیارت اصل این لوح رک. مکاتیب عبدالبهاء، جلد سوم، ص ۲۰۲
- ۲- برای شرح کامل این ماجرا رک. قتل کسروی به قلم ناصر پاکدامن، نشر فروغ، آلمان ۱۳۸۰.

کاتولیک عارف و امر بهائی

سن خوان دِ لا کروز و سیر او بر فراز کوه کرمل

نوشته: نوید محبت

ترجمه: فرمند مقبلین

قبل باز می‌گردند؛ از اهمیت روحانی این کوه و مأموریت تاریخی آن در آخر الزمان به وضوح و به کرات یاد نموده، روزی را که جلال و شکوه ربّ در آن ظاهر و مستقر خواهد شد تصریح کرده‌اند.

در اشعیا یا ایزائیا (۳۵ / ۱-۲) می‌خوانیم: «بیابان خشک و زمین خشک، شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت. مجد لبنان و بهاء کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد و ایشان مجد ربّ بها یعنی خدای ما را خواهند دید».

حضرت بهاء الله جلّ ثنائه، همان شکوه خداوند، موعود کتاب مقدّسند و بانی صلح جهانی که حضرت مسیح در کتاب عهد جدید از آن سخن می‌گوید.

بر این اساس و قرار است که مبادی: عدالت، مساوات، نظام بدیع اجتماعی و صلح عمومی، اصول تعالیم امر و آئینش را تشکیل می‌دهند که بی‌کم و کاست با مواعید انبیای

کوه مقدّس، این تاکستان الهی که همچون باغی حرم در برابر دیدگان اسرائیلیان قرار دارد، از آغاز خلقت مقدر بوده است کوه خدا باشد! تمامی این کوه پرشکوه به نحوی انسان‌ها را با تقدّس و الوهیت پیوند داده است چرا که از فراز آن افقی روشن و درخشان نمودار است، فضایی که پریشانی خاطر بیننده را محو و آرامش و آزادی را جایگزین آن می‌سازد.

در طول تاریخ مذاهب و تمدن‌های گوناگون هر کدام مرتفعاتی را محترم و مقدّس دانسته، آنها را به عنوان اماکنی برای تقرب به خدا و یا پل‌هایی برای وصول به عوالم روحانی گرامی داشته‌اند و هر جا این برجستگی‌های جغرافیایی موجود نبوده است با ساختن معابد و بناهایی مرتفع کمبود مزبور را جبران نموده‌اند.^۱ اما کوه مقدّس کرمل که نامش معرف واقعی مقامش می‌باشد بدون تردید ممتاز و از حالت و کیفیتی ویژه برخوردار است.

مواعید کتاب مقدّس که به دو هزار سال

خوان دِ لا کروز (San Juan de la Cruz) ما را در این تحقیق یاری خواهد نمود.

پیدایش فرقه کرملیون

منابع گوناگون گواه این حقیقتند که کوه کرمل از زمان‌های بسیار قدیم جنبه معبد و حالت تقدس داشته است. Jamblico (عکس اول) از فلاسفه افلاطونیان از کرمل به عنوان مقدس‌ترین کوه عالم یاد نموده، دسترسی به آن را برای انسان‌ها ممنوع می‌داند. بنا به گفته او حکیم فیثاغورث Pitagoras (عکس دوم) شبی را بر بالای این کوه با دعا به صبح آورد. تاسیت

(Tacito) یکی دیگر از فلاسفه (و مورخ)، از محرابی نام می‌برد که بر بالای کرمل موجود بوده. بالاخره Suctonio حکایت می‌کند که Vespasiano، قبل از شروع جنگ با یهودیان در بالای کوه کرمل با خدا به مشورت پرداخت. بنا بر یک سنت

یهودی مسیحی، کوه کرمل همانند سایر کوه‌های مقدس از اهمیت فوق‌العاده برخوردار است.

سایر کوه‌های مقدس عبارتند از: کوه حوریب Horeb یعنی محلی که حضرت موسی با خدا ملاقات نمود (Exodo 3.1)، کوه سینایی Sinai، آنجا که حضرتش لوحه ده فرمان را دریافت داشت (Ex.19)، کوه هبرن Josue (Hebron 14.12) و بالاخره کوه زیتون Olivas، همانجایی که حضرت مسیح از نشانه‌های رجعت خود نام برد و گفت: «همان‌گونه که برق (نور) از

سلف و کتب مقدسه مطابقت دارد اما همان طور که تاریخ شهادت می‌دهد مقامات دولتی معاصر ایشان موجبات نفی و تبعیدشان را از کشوری به کشوری فراهم آوردند و با کوششی خستگی‌ناپذیر ایشان و عائله مبارکشان را از زادگاه خود ایران به اراضی مقدسه به این طریق رهنمون گردیدند. پُر واضحست که حضرتشان به میل و خواست خویش این مسیر را طی نفرمودند بلکه نیروهای متخاصم و مهم‌تر از آن تقدیر ایزدی و مشیت ازلی، مواعید گذشته را جامه عمل پوشاند.

سن خوان دِ اکره یا عکا و سجن اعظم که مقدر بود حضرت بهاءالله بقیه ایام حیات مبارکشان در آن محبوس باشند و این امر از قبل در کتب آسمانی تصریح گردیده اما توسط انسان‌ها به فراموشی سپرده شده بود، بر حسب تصادف در آن سوی خلیج حیفا و در برابر کوه کرمل قرار داشت. دشمنان عنود و پرکین می‌خواستند ایشان را به دورترین و نامناسب‌ترین نقطه جهان تبعید نمایند، غافل از آن که موجبات استقرار ایشان را در کوه کرمل (کوه خدا) فراهم می‌آورند.

در این نوشته کوشش به عمل آمده است تا اهمیت تاریخی و مذهبی کوه کرمل از دیدگاه مسیحیان و ارتباط آن با ظهور حضرت بهاءالله مورد بررسی قرار گیرد. یکی از شاخه‌ها و انشعابات دیرپای مسیحیت، کرملیون (Carmelitas) هستند که به دلائلی از اهمیت ویژه برخوردارند. مکتب عارفانه شاعر نام‌آور اسپانیولی، سن



Calabria) (Cruzadas)، به نام Bartoldo که از Calabria می‌آمد با الهامی از سوی الیاس پیامبر در بالای کوه کرمل برجی بنا نمود در زمینی مسطح و معبدی بر روی خرابه‌های زیارتگاهی قدیمی و متروک (Monasterio) ساخت و توانست ده نفر را که با هم برادر بودند و در سلول‌های خرابه و محقر قدیمی زندگی می‌کردند «مانند زنبورهایی که از عسل خود تغذیه می‌کنند»^۲ به دور خود جمع نماید. به این ترتیب، کرملیون اولیه حدود سال ۱۱۵۰ (قرن دوازدهم) همزمان با اولین جنگ‌های صلیبی سرو سامان می‌یابند. احتمالاً در سومین دوره از جنگ‌های صلیبی ارمیتانیوها (Ermitanos) کمی بعد از استقرار در کوه کرمل از Alberto Auogadro یا San Alberto (1150-1214) اهل اورشلیم که در شهر عگا زندگی می‌کرد تقاضا نمودند که راه و روشی را برای زندگی آنان تدوین و تنظیم نماید. دستورالعمل مزبور احتمالاً در حدود سال ۱۲۰۹ تنظیم یافت که بعدها توسط پاپا تکمیل گردید.

تعداد افراد این گروه به سرعت افزایش یافت اما فشار ساراسن‌ها (Sarracenos) موجب گردید که کرملیون، کوه کرمل را رها نموده به اروپا هجرت اختیار کنند. حدود دو سال بعد از سقوط Tiro، مسلمین شهر عگا و کوه کرمل را به تصرف خود درآوردند (۱۲۹۱). به زودی فرقه کرملیون از صورت ارمیتانیو (Ermitanos) یا دیرنشینان به نام‌های فرایله (Frailes) و مُنخا (Monjas) که زندگی درویشانه‌ای داشتند، تغییر شکل و نام داد. گروه‌های اخیر در قسمت‌های مختلفه اروپا توسعه و استقرار یافتند، به طوری

شرق ظاهر و تا غرب ادامه می‌یابد، بازگشت پسر انسان نیز به همین نحو خواهد بود» (انجیل، متی ۲۴). در کتاب عهد عتیق آمده است که خداوند الیاس را بر فراز کوه کرمل به پیغمبری مبعوث نمود و از او خواست تا امر خویش را به اُمّت اسرائیل ابلاغ نموده، انبیای دروغین بعل Baal و Asera را که به ۸۵۰ بالغ می‌شدند، مردود شمارد (Ireyes 18-19). الیاس (یا ایلیا) که بنا به نوشته کتاب مقدس طی اقامتش در کوه کرمل درون دو غار بسر می‌برد، توانست سرانجام وحدت یهودیان موحد را تثبیت و محافظت نماید و چون خشکسالی شدید و طولانی تمام آن صفحات را فرا گرفته بود، «بر بالای کوه کرمل صعود نموده، در حالیکه بر زمین سجده می‌کرد، سر را میان زانوان گرفت» و برای آمدن باران دعا کرد و فی الفور «باران شدیدی باریدن گرفت» (Ireyes 18, 42,45) این واقعه در قرن نهم قبل از میلاد مسیح روی داد. قرن‌های زیادی بسر آمد اما در طول همه آنها، کرمل همچنان حالت تقدس خود را حفظ نمود تا این که زمان جنگ‌های صلیبی (Cruzadas) فرا رسید و گروهی از کشیشان و روحانیون مسیحی در این کوه مستقر گردیدند. اولین اطلاع موثقی که از ساکنین مذهبی کرمل که می‌توان آنها را بنیان‌گذار فرقه کرملیون Carmelita دانست در دست می‌باشد، به کشیشی یونانی به نام Focas باز می‌گردد که در سال ۱۱۸۵ از کوه کرمل دیدار نمود و دریافت که گروهی با نام Ermitanos در این محل مستقر گردیده‌اند، آنها او را مطلع ساختند که حدود ۳۰ سال قبل از آن تاریخ، یکی از صلیبیون

که در قرن چهاردهم میلادی حدود ۱۲۰۰۰ عضو فعال مذهبی داشتند معذک به علل گوناگون در اواخر همان قرن انحطاط آنان آغاز گردید.

سانتا ترِسا دِ خسوس (Santa Teresa de Jesus) و نوسازی کرملیون

با گذشت زمان کرملیون از فشار اولیّه دستورات مذهبی خود کاسته بودند تا اینکه راهبه‌ای روحانی به نام Teresa از شهر Avila در اسپانیا مشهور به Santa Teresa de Jesus (۱۵۸۲-۱۵۱۸) نهضت مذهبی جدیدی را بنا نهاد و با تأسیس عبادتگاهی که در آن مبانی اولیّه مذهبی تدوین یافته توسط San Alberto به موقع اجرا در می‌آمد، با تأکید بر فقر، عزلت مطلق، روزه‌داری و بالاخره دعا و مناجات در سال ۱۵۶۲ در دیر San Jose در Avila به انجام فرائض یاد شده توفیق یافت. سانتا ترِسا دِ خسوس با آرزوی قلبی خدمت به کلیسا، موفق گردید به ترویج تغییرات جدیدی در روش‌های متداوله ایجاد نماید.

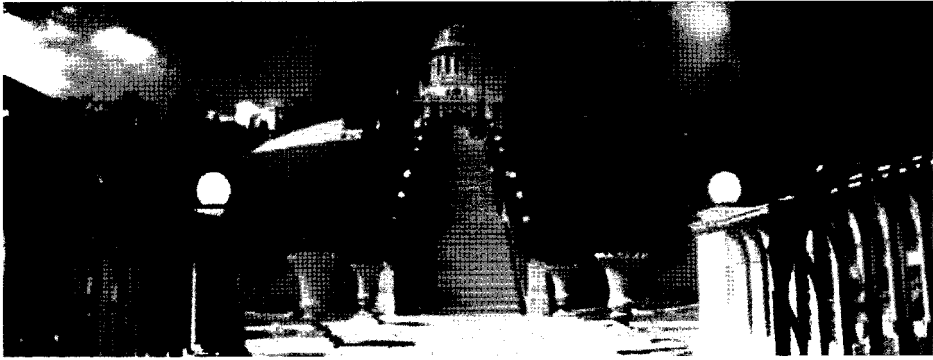
سرانجام در سال ۱۵۶۸ توانست اولین دیر فرایله‌ها (Frailes) را در Duruelo تأسیس نماید. انجام این مهم با کمک دو تن از فرایله‌های معتقد ممکن و عملی گردید. نفر اول فرایله‌ای ۲۶ ساله به نام Juan de Santo matia که بعداً به سن خوان دِ لا کروز شهرت یافت و شخص ثانی فرایله‌ای با نام آنتونیو دِ اِردیا (Antonio de Heredia) و به این ترتیب گروه‌های دوگانه کرملیون دِسکالوسوس (Carmelita Descalzos) و کرملیون کالسادوس (Carmelita Calsados) بوجود

آمد.

سن خوان دِ لا کروز، اولین کاهن یا فرایله دِسکالوسوس به شمار می‌آید (۱۵۴۲-۱۵۹۱). لفظ دِسکالسو (Descalzo) که به معنای بدون پافزار یا پابرهنه می‌باشد به این جهت است که افراد این گروه با پای برهنه و یا با کفش‌هایی پارچه‌ای و یا سریایی راه می‌رفته‌اند. حال آن که گروه کالسادوس از کفش‌های چرمی استفاده می‌کرده‌اند. گروه اخیر سانتا ترِسا دِ خسوس را بنیان‌گذار و مؤسس طریقه خویش می‌دانند. درگیری‌های پی در پی میان این دو گروه سرانجام در سال ۱۵۹۳ منجر به جدایی کامل آنها از یکدیگر می‌گردند، وضعیتی که حدود سه قرن ادامه می‌یابد و بالاخره در سال ۱۸۷۵ پاپا، پی نهم (کسی که حضرت بهاء‌الله با لوحی وی را مخاطب ساخته بودند) دوباره این دو گروه را با هم پیوند داد.

سن خوان دِ لا کروز (San Juan de la Cruz)

سن خوان، کاهن ۲۶ ساله، با جثه‌ای نحیف و قدی کوتاه (کمتر از ۱/۵ متر)، با طبعی آرام و خموش و با تمایلی طبیعی و ذاتی به تفکر و مشربی درون‌گرا و بینشی ژرف، یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های روحانی در جهان مسیحیت به شمار می‌رود. اثر کم نظیر او که طی سال‌های متمدای تدریجاً به رشته تحریر در آمده، در حال حاضر وی را به عنوان یکی از فصیح‌ترین و سرشناس‌ترین شعرای اسپانیولی زبان به جهانیان معرفی می‌نماید.^۳ نامبرده در Fontiveros که دهکده کوچکی سر راه Avila به Salamanca است دیده به جهان



گشود و در شهر اخیر رشته الهیات را به پایان رساند. وی در تابستان سال ۱۵۶۸ سالامانکا را برای همیشه ترک گفت و بعد از اتمام دوره الهیات به دیر کارملیتا در مدینا Medina رفت تا با سانتا ترسا دِ خسوس Santa Teresa de Jesus سابق الذکر همکاری نماید.

از این زمان به بعد، طی سالیانی چند این دو روحانی مسیحی به اتفاق برای نظام بخشیدن به معتقدات کارملیتا در کاستیا (Castilla) و آندالوسیا (Andalucia) عبادتگاه هائیرا بنیان نهادند. سانتا ترسا نسبت به سن خوان احترام خاصی در خود احساس می کرد اگر چه گه گاه سخت گیری های مذهبی کاهن جوان، روح او را موقتاً می آزرده.

از سوی دیگر سن خوان را نمی توان از شاگردان و مریدان سانتا ترسا دانست چرا که برای تقرب به خدا، همواره راه های دشوارتری را اختیار می نمود. با تمام این تفاسیل نامبرده همیشه سانتا ترسا را راهنمای خستگی ناپذیر خود می دانست و در هر دو اثر خود با نام های Las Moradas (منزلگاه ها) و El Castillo interior (قلعه درونی)، به این موضوع صریحاً اعتراف می کند.

سن خوان دِ لا کروز و سیرا او بر فراز کوه کرمل جدایی میان گروه های دسکانسو و کالسادو، از آغاز موجب ایجاد اختلاف شدید و ایجاد یک نوع فشار منفی مابین مکاتب دوگانه فوق گردید که بتدریج با گذشت زمان شدت و حدت بیشتری یافت. حسادت و حساسیت رهبران از یک سو و احساس تلخ شکست و از دست دادن مقام و شخصیتی که برای افراد این دو گروه مطرح گردیده بود از سوی دیگر، به اختلافات موجود مرتباً دامن می زدند. حادثه مهمی که این جنگ داخلی را برملا ساخت، به گروهان گرفتن و زندانی نمودن سن خوان دِ لا کروز توسط فرایله های قشری و افراطی بود که در دسامبر ۱۵۷۷ به وقوع پیوست. به زودی او را در یک دادگاه مذهبی محاکمه و به ۹ ماه زندان محکوم کردند و در سلولی انفرادی در دیر کرملیون در Toledo زندانی نمودند. وی در این مدت رنج و محنت بسیار کشید و مرگ را بارها در چند قدمی خود احساس نمود. چون جز لباسی که بر تن داشت جامه دیگری در اختیار او نگذاشتند، آفت شپش تمام بدن او را فرا گرفت. غذای روزانه او به کمی نان خشکیده و مقدار بسیار ناچیزی ساردین محدود می شد

از این زمان به بعد، طی سالیانی چند این دو روحانی مسیحی به اتفاق برای نظام بخشیدن به معتقدات کارملیتا در کاستیا (Castilla) و آندالوسیا (Andalucia) عبادتگاه هائیرا بنیان نهادند. سانتا ترسا نسبت به سن خوان احترام خاصی در خود احساس می کرد اگر چه گه گاه سخت گیری های مذهبی کاهن جوان، روح او را موقتاً می آزرده.

از سوی دیگر سن خوان را نمی توان از شاگردان و مریدان سانتا ترسا دانست چرا که برای تقرب به خدا، همواره راه های دشوارتری را اختیار می نمود. با تمام این تفاسیل نامبرده همیشه سانتا ترسا را راهنمای خستگی ناپذیر خود می دانست و در هر دو اثر خود با نام های Las Moradas (منزلگاه ها) و El Castillo interior (قلعه درونی)، به این موضوع صریحاً اعتراف می کند.

از سوی دیگر سن خوان را نمی توان از شاگردان و مریدان سانتا ترسا دانست چرا که برای تقرب به خدا، همواره راه های دشوارتری را اختیار می نمود. با تمام این تفاسیل نامبرده همیشه سانتا ترسا را راهنمای خستگی ناپذیر خود می دانست و در هر دو اثر خود با نام های Las Moradas (منزلگاه ها) و El Castillo interior (قلعه درونی)، به این موضوع صریحاً اعتراف می کند.

که گه‌گاه به علت ماندگی او را به اسهال مبتلا می‌ساخت اما از همه اینها دشوارتر و ناگوارتر تحقیرهایی بود که هنگام صرف غذا از سوی فرایله‌ها نسبت به او اعمال می‌گردید. او را مجبور می‌ساختند تا در وسط سالن غذاخوری زانو زده، جیره غذایی خود را که عبارت از نان خشک و آب بود با عجله تمام صرف نموده، در انتظار دریافت تازیان‌ه برپشت زخمی خود بماند؛ تازیان‌هایی که یک یک فرایله‌ها همراه با سرود مخصوص و دستجمعی برپیکر نحیف و دردمند او می‌نواختند.

علاوه بر همه این زجرهای بدنی که سن خوان دِ لا کروز در طول این ۹ ماه تحمل نمود، عذاب الیم دیگری روح او را نیز سخت می‌آزرد و آن دودلی و تردیدی بود که نسبت به اعتقادات خود و قبول شیوه جدید در روح ناآرام خود احساس می‌کرد، تردیدی که وحشت او را از مرگ، دوچندان می‌نمود، چرا که در این صورت مرتکب گناهی نابخشودنی می‌گردید و برای ابد از درگاه خدا طرد و محروم می‌شد.

همه این آزارهای جسمی و روحی به منزله خمیرمایه‌ای برای شاهکار اسرارآمیز او می‌شد که با عنوان سیری بر فراز کوه کرمل از این شاعر عارف و صوفی مشرب به یادگار مانده است. آری، تجربه تلخ و جانکاه زندان از فرایل جوان سن خوان دِ لا کروز، شاعر و نویسنده‌ای مبرز و نام‌آور بوجود آورد.^۴

سرانجام سن خوان از زندان موقت به فرار می‌گردد و به عنوان کاهن در دیر کالواریو در منتهی‌الیه شرقی آندالوسیا نزدیک سرچشمه

رودخانه گوادِلکویبر به خدمت می‌پردازد. در آن مکان دور فراغ از دشمنان، هشت ماه آرام و بی‌دغدغه را سپری می‌سازد. بدون تردید این برهه از زمان، خوشترین ساعات زندگی او را در بر می‌گیرد.

رهایی از محیط خفقان‌آور زندان و رها شدن در زیبایی‌های طبیعی بهار آندالوسیا. گویی این رهایی درهای رحمت پروردگار را به روی او می‌گشاید چرا که در همین ایام به نوشتن سیری بر فراز کوه کرمل می‌پردازد که در حقیقت شرح و توضیحی است در باره شعری از خود او با عنوان "در یک شب بی‌ستاره" که در همان دیر کالواریو به رشته تحریر در آمده است. نامبرده این اثر را بنا به تقاضای راهبه‌های دیر Beas و در اولین ماه‌های سال ۱۵۷۹ رقم زده است. باید دانست که اثر مزبور اولین نوشته مشهور اوست که نوشتن آن ۵ - ۶ سال به طول انجامید. ■

دنباله در شماره بعد

یادداشت‌ها

۱- برای تحقیق در اطراف کوه مقدس از دید (مرکز جهان) Axis mundi و جنبه مذهبی، باید به Mircea Eliade آنچه مقدس و آنچه مردود است، صفحات ۳۷ - ۴۲ مراجعه نمود و نیز از همین نویسنده *Elmito del eterno retorno* صفحات ۲۶-۲۱.

۲- مندرج در *San Juan de la cruz*, G. Brenan، صفحه ۲۴.

۳- در سال ۱۹۹۳ پایا، خوان پابلوسگوندو، او را بزرگ‌ترین شاعر اسپانیولی زبان نامید.

۴- نوشته‌های سن خوان دِ لا کروز عبارتند از: *بر فراز کوه کرمل، شب تاریک روح انسان، آوای روحانی، شعله عشق جاودان* و ترانه‌ها و اشعار.

بشنوید ای دوستان این داستان
در حقیقت نقدِ حال ماست آن
مولوی

نه پوینده جوان از دیارِ جم

در جستجوی جهانِ نو

بارسفر بستگان : نه پوینده جوان از دیارِ جم
زمان: ۲۳ نوامبر ۱۹۴۳

شرایط زمان: یکی از بحرانی ترین مقاطع جنگ جهانی دوم
مَرکب سفر: ترن، ماشین باری، کشتی
هدف: فراگیری تازه های علم و کاربرد آن در خدمت مردم

ایرج خادمی

فراز و زبرداریایی ها از نشیب دائماً مسیر کشتی ها را تعقیب می کردند و اگر به کشتی مظنون می شدند به آن حمله می بردند. دلیل بدگمانی آن بود که در زمان جنگ بسیاری از کشتی های مسافری به سفاین تفریر یا مهمات بر تبدیل شده بود.

در چنین شرایطی بود که مسافران جوان ما بار سفر بستند. این پُردلان آینده نگر چه کسانی بودند، فکر سفر چگونه بر ضمیرشان گذشت، در تدارک سفر از چه مراحل گذشتند، در طئی راه بر آنان چه رفت، به کدام ساحل از جهان نو فرود آمدند، در آنجا چه کردند و به کجاها رسیدند، اینها و ظرایفی دیگر از این سرگذشت حقیقی، مطالبی است که ممکن است اهل قلم را برای خلق داستانی بسیط پسند آید، و مهاجران امروزی را که از بسیاری جهات در

نه عقل سلیم چنان سفری را تجویز می کرد، نه اوضاع و احوال زمانه و نه تجربه ناچیز آن نوخاستگان. اما خواست آمده بود، و چنان که افتد و دانی، نه می شد جلوی آن را گرفت و نه می شد دورنمای خوش آن را انکار کرد. چنین شد که بزرگترها به خواست آن راهیان پرشور گردن نهادند.

جنگ جهانی دوم در دریا و زمین و هوا به شدت جریان داشت، نبرد استالینگراد و رویارویی نیروهای متخاصم در "کورسک ورونژ" یکی از مقاطع سرنوشت ساز جنگ را رقم می زد. وسایل نقلیه مسافر اعم از زمینی و دریایی در مسیرهایی که از حوزه مناطق جنگی می گذشت، از آسیب آتش دشمن در امان نبودند. خطر بخصوص در آبراه های دریایی بیشتر احساس می شد، آنجا که هواپیماها از



ٲه مسافر جوان به هنگام ورود به لوس انجلس، فوریه ۱۹۴۴
ردیف نشسته از چپ به راست: هوشنگ جاوید، روح الله زرگریور، منوچهر جاوید و روح الله رحمانی. ردیف
ایستاده از چپ به راست: فیروز کاظم زاده، شیدان فتح اعظم، نصرالله راسخ، فرهنگ جاوید و امین بنانی.

شرایطی مساعدتر از گذشته قرار دارند سودمند
افتد.

مسافران و سنین آنان در هنگام سفر:

شیدان فتح اعظم (۱۶)، امین بنانی (۱۷)،
نصرالله راسخ (۱۸)، فرهنگ جاوید (۱۹)، فیروز
کاظم زاده (۱۹)، روح الله زرگریور (۲۰)،
هوشنگ جاوید (۲۲)، منوچهر جاوید (۲۲)،
روح الله رحمانی (۲۴).

فکر سفر به امریکا از کجا به مغزشان راه یافت
سفر مؤمنین امریکایی به حیفا برای زیارت
حضرت عبدالبهاء و اماکن متبرکهٔ بهائی از
حدود سال های ۹۸-۱۸۹۷ میلادی آغاز شد
و به تدریج رو به فزونی نهاد. گرمی و صفای آن
مؤمنین و دعوت های خاضعانه و مکررشان به
این که افتخار مهمانداری حضرت عبدالبهاء را
در امریکا داشته باشند تأثیر مثبتی در خاطر
مبارک به جای گذاشت. این عواطف مخلصانه
و بسی شائبه را هیکل مبارک طی سفر
سراسری شان به امریکای شمالی (۱۲-۱۹۱۱)
از نزدیک نیز تجربه فرمودند. گذشته از این
ترقیات وسیع علمی و صنعتی و اقتصادی

به غیر از برادران جاوید (فرهنگ و
هوشنگ) و پسر عمشان منوچهر جاوید، بقیهٔ
این عده یا همدیگر را از قبل نمی شناختند یا
شناختشان از حد آشنایی معمولی تجاوز
نمی کرد.

امریکا نظر مبارکشان را جلب کرد، چنان که در بازگشت به ارض اقدس غالباً از پیشرفت‌های همه جانبه آمریکا، همچنین از صمیمیت و خلوص بهائیان، در مجالس زائرین صحبت می‌فرمودند. گوش یاران ایرانی باز بود و هوششان بلند پرواز. بنا بر این فکر اعزام نسل جوان به آمریکا به منظور کسب علوم و فنون جدید در بین خانواده‌های بهائی ایرانی از زمان حضرت عبدالبهاء به صورت یک آرمان قلبی درآمد. درحقیقت عصر تجدّد در بین خانواده‌های بهائی ایرانی از همان اوایل پیدایش امر، یعنی از عهد قاجاریه، شروع شده و ادامه آن در قالب نوجویی‌های علمی و فرهنگی و تکنولوژیکی به نسل‌های جوان‌تر، از جمله مسافران نوحاسته ما، راه یافته بود.

تهیه مقدمات سفر و کسانی که مسافران جوان ما را در این راه کمک کردند

از جمله نظرهای نیک اندیشانه حضرت عبدالبهاء برای کشور و ملتشان یکی هم تشویق مبادلات فرهنگی بین ایران و آمریکا بود، چنانکه حضرتشان دانشمند شهیر میرزا ابوالفضل گلپایگانی را به آمریکا فرستادند تا بهائیان امریکایی را با عرفان شرقی آشنا کند، نیز پزشک نامی امریکایی خانم دکتر مودی را به ایران اعزام داشتند تا با دایر کردن درمانگاهی مدرن به معالجه بیماران ایرانی پردازد. خانم ادلاید شارپ، معروف به میس شارپ، که در مدیریت آموزشی و سازمانی تجربه ممتد داشت، یکی دیگر از بهائیان امریکایی بود که به ایران آمد و بقیه عمر را در

همین کشور به سربرد. او کسی بود که این نوسفران جوان را در تهیه و تنظیم اوراق قانونی لازم برای کشور مقصد راهنمایی و کمک کرد. پیچیدگی‌های اخذ گذرنامه و مدارک وابسته به آن مانند گواهی عدم سوء پیشینه کیفری و اجازه خروج از کشور، در مورد بعضی از آنان با صبر و حوصله و در مورد بقیه با پا درمیانی‌های بزرگترها حل شد. آقای کالهون معاون کنسولگری آمریکا در طهران، روایت ورود به خاک آمریکا را با نظر موافق برای مسافران صادر و در ضمن به آنان خاطر نشان کرد که این سفر خالی از خطر نیست، از جمله باید نخست به هر ترتیبی که ممکن باشد خود را به بمبئی در هندوستان برسانند و در آنجا سرنوشت ادامه سفرشان را به دست "سازمان کشتیرانی زمان جنگ" که یکی از نهادهای نظامی متفقین است بسپارند. آن سازمان معین خواهد کرد که چه موقع، با چه کشتی و از کدام مسیر آنان را به آمریکا خواهد رساند. به این ترتیب کارهای مقدماتی انجام شد و گاه عزیمت فرارسید.

منزل اول: تهران - شاهرود

سفر در صبحگاه روز ۲۳ نوامبر ۱۹۴۳ از ایستگاه راه آهن تهران آغاز شد. مسافران، خانواده‌های آنان و جمعی دیگر از مشایعین در سکوی اصلی ایستگاه جمع بودند. ترن در میان اندوه مشایعین و برخی از اعضای گروه، راه خود را به سوی شرق ایران پیش گرفت. علی رغم آشنایی‌های دور و نزدیک قبلی، تنها در راه شاهرود بود که گروه به هم گره خورد. آن روز صبح هر یک از آنها خانه و شهر خود را انفراداً

ترک کرده بود. پیش از غروب آفتاب جمعاً به شاهرود می‌رسید. در شاهرود به راهنمایی آقای رفیعی (دائی امین بنانی، که به کمک آنان آمده بود و بعد هم آنان را تا مرز هندوستان همراهی کرد) در تنها هتل یا مهمانخانه شهر منزل کردند. این مهمانخانه که بیشتر به کاروانسرا می‌مانست تا به هتل، نه دوش داشت و نه وسیله گرم کننده. دکتر کاظم زاده ضمن خاطرات خود می‌نویسد خوشبختانه من پوستینم را همراه داشتم!

منزل دوم: شاهرود - سبزوار - مشهد

مسیر شرقی راه آهن ایران در آن زمان به ایستگاه شاهرود ختم می‌شد. مسافران جوان از آنجا به بعد باید چاره دیگری می‌اندیشیدند. خوشبختانه این بار هم به راهنمایی آقای رفیعی یک ماشین باری از تبار "استودی بیکر" قهرمان جنگ جهانی دوم پیدا کردند که بار تایر (لاستیک اتومبیل) حمل می‌کرد و از طریق سبزوار و مشهد عازم شهر مرزی قوچان بود (ظاهراً برای رساندن تایرها به ارتش روسیه در آن سوی مرز- نویسنده مقاله). اکبرآقا راننده کامیون مسافران را روی بارها جا داد و به راه افتاد. بعضی از آنها یک جوری خود را در لا به لای تایرها جا دادند و بعضی دیگر به درون تایرها فرورفتند! جاده ناهموار بود و گرد و غبار از هر شکافی خود را به درون می‌رساند. روی بار با چادری ضخیم پوشیده شده بود، اما با هر تکان باد چادر به کناری می‌رفت و سوز و سرمای زمستان سرو صورت مسافران را نوازش می‌داد!

سبزوار که زمانی از مراکز مهم فرهنگی ایران بود، در این زمان مطلبی برای گفتن نداشت. البته برای راننده کامیون که در قید "دود و دم" بود پایگاه خوبی به شمار می‌رفت! در فاصله بین سبزوار و مشهد شش نفر که به زیارت مرقد امام هشتم می‌رفتند به مسافران جوان پیوستند. همسفران جدید گوسفندانی را برای قربانی همراه داشتند. می‌توانید حدس بزنید که حضور چهارپایان در بین مسافرین چه مشکلاتی آفرید و چگونه ادامه سفر را بر دوستان جوان ما مشکل‌تر کرد! بالاخره سواد بارگاه امام هشتم از دور پیدا شد و با رسیدن کامیون به مشهد آنان نفسی به راحت کشیدند.

منزل سوم: مشهد - زاهدان

مسافران جوان سه روزی را در مشهد توقف کردند، سپس بار دیگر به راه افتادند. با پیشقدمی آقای رفیعی کامیون دیگری تهیه شد و سفر به مقصد زاهدان از مسیر جاده خاکی که از حاشیه کویر می‌گذشت ادامه یافت. تا چشم کار می‌کرد یکنواختی بیابان بود و بی‌انتهایی طاقت سوز آن. عبور از میان شهرها و شهرک‌های سر راه که در بی‌رمقی چیزی از خود کویر کم نداشت، تنها تنوعی بود که تصویر یکنواخت جاده را گاه به گاه می‌شکست. ضمن خاطرات دکتر کاظم زاده می‌خوانیم که یک جا به جماعتی بر می‌خورند که برپشته بزرگی از زمین جمع آمده و نذر و نیاز می‌کردند. به اعتقاد آن جمع گور زال پدر رستم در آن محل قرار داشت و دارای کراماتی بود! یک شب هم به دلیل نیاز راننده کامیون به "دود و دم" در یک قهوه

خانهٔ سِر راه به سر می‌برند. در موضعی دیگر رانندهٔ کامیون به مشاهدهٔ مرد مسلح چهره سوخته‌ای که وسط جاده ایستاده بوده است ترسان و لرزان توقّف می‌کند. آن مرد که یک خان بلوچ بوده به درون کابین کامیون می‌رود، پهلوی فیروز کاظم‌زاده که به دلیل سرما خوردگی در کابین جلو جایش داده بودند می‌نشیند و از او می‌پرسد که هستید و کجا می‌روید. جواب می‌دهد محصّل هستیم و برای ادامهٔ تحصیل به امریکا می‌رویم، خان بلوچی پس از طی مسافتی پیاده می‌شود و قضیه به خیر می‌گذرد (در

آن سال‌ها به دلیل حضور ارتش متفقین در ایران و ضعف دولت مرکزی جاده‌ها ناامن بود و خطر راهزنی همیشه وجود داشت.

منزل چهارم: زاهدان - بمبئی

مسافران ما روز اوّل دسامبر با قطاری که زاهدان (عکس زیر از شهری در سیستان امروزیست) را به سوی هندوستان ترک می‌گفت حرکت کردند. در ایستگاه مرزی میرجاوه اسناد سفر و وسایل شخصی آنها بازرسی شد و اجازه یافتند که به خاک هندوستان وارد شوند. ضمناً

این محلی بود که مسافران جوان می‌بایست با کشور خود برای آخرین بار وداع کنند و طبیعتاً نمی‌توانست لحظه‌ای باشد آسان برای آن



نوسفران.

در بقیهٔ مسیر، رو به رویی با مسایل و مردم و فرهنگ‌های متفاوت، مشکلات ریز و درشت فراوانی آفرید که کنار آمدن با هریک از آنها تجارب جدیدی به مسافران جوان ما آموخت. جا دادنشان در کویه‌های تنگ و تاریک و دور از همدیگر، عوض کردن قطار در چندین جا بدون آن که اطلاعات دقیقی از شمارهٔ سکویا ساعت ورود قطار بعدی به آنان داده شود، سرو کار داشتن با آدم‌هایی که نه آنها زبان اینها را می‌فهمیدند و نه اینها زبان آنها را،

نویسندهٔ مقاله). سرانجام مسافران ما خسته و کوفته به شهر زاهدان می‌رسند. خوشبختانه در آن شهر مورد محبت دوستان بهائی قرار می‌گیرند. آقای آزاده نمایندهٔ تجارتي پدر امین بنانی، آنها را در خانهٔ با صفایش جا می‌دهد و وسایل آسایششان را فراهم می‌کند. ضمن یادداشت‌های دکتر کاظم‌زاده می‌خوانیم که از قبل نه دست رختخواب تمیز برکف اطاق مهمانخانه پهن کرده بودند تا خواب خوشی را برای ما تأمین کند. از شگفتی‌ها یکی آن که مقارن رسیدن گروه

خوراک‌هایی که گاه مشکلاتی بار می‌آورد، گرمایی که هرچه بیشتر می‌رفتند فزون‌تر می‌شد و باکت و شلوار پشمی آنان جور در نمی‌آمد، و مشکلاتی دیگر از این قبیل یا بیش. اما آن جوانان هدفمند ناملايمات را هم به شوخی می‌گرفتند و از هر لحظه با هم بودن لذت می‌بردند. آنان در این مسیر طولانی چندین شهر کوچک و سپس شهرهای بزرگی چون لاهور و دهلی را پشت سر گذاشتند، چندین قطار عوض کردند و بالاخره پس از ۴۸ ساعت طی طریق در تاریخ سوم دسامبر به بمبئی رسیدند. اما قطع کامل ارتباطات مخابراتی با تهران به صورت معمای آزار دهنده‌ای هنوز در ذهن آنها می‌چرخید. بالاخره در بمبئی، و از طریق تیترا درشت روزنامه‌ها، فهمیدند که در آن سه روز (۲۸ نوامبر تا ۱ دسامبر ۱۹۴۳) سران سه کشور بزرگ درگیر در جنگ، استالین، چرچیل و روزولت، در طهران کنفرانس داشته‌اند و سرنوشت جنگ و نقشه جهان پس از جنگ را رقم می‌زده‌اند!

منزل پنجم: بمبئی - ملبورن

مسافران جوان بیش از سه هفته در بمبئی به انتظار لحظه‌ای نشستند که می‌بایست از سوی "سازمان کشتیرانی زمان جنگ" برای عزیمت احضار می‌شدند. به آنان گفته شده بود که بدون اطلاع قبلی بیش از یک روز از بمبئی دور نشوند، زیرا بین زمان فراخوانی و حضور در اسکله چند ساعتی بیش فرصت نخواهند داشت. دوران انتظار را غالباً به گردش در شهر، تماشای فیلم‌های سینمایی، سیاحت نمایشات

خیابانی، آشنایی با احبای بومی و شرکت در مجالس بهائی گذرانندند. دوروزی هم به دعوت احبای پونه به آن شهر رفتند و با آنان دیدار کردند.

سرانجام لحظه موعود فرارسید. دیرگاه شبی از سی ام دسامبر بود که به مسافران ما خبر دادند هرچه زودتر وسایلشان را جمع کنند و به اسکله بروند، نیز به آنان یادآور شدند که از شماره اسکله و مقصدشان با هیچکس صحبت نکنند. آنان سر ساعت ۲ بامداد در اسکله‌ای که کشتی پهلو گرفته بود حضور خود را اعلام کردند. ضمن خاطرات دکتر کاظم زاده می‌خوانیم که پس از گذشتن از مراحل کند و وقت گیر بازبینی گذرنامه و تفتیش بار، اجازه یافتیم که به کشتی سوار شویم اما نام کشتی را به ما نگفتند. فقط در نزدیکی‌های خاک امریکا بود که دانستیم نام آن کشتی "یو. اس. اس آر میتاژ" بوده است. از قرار معلوم امریکایی‌ها این کشتی لوکس سیاحتی-تجارتی را در اولین روزهای جنگ از ایتالیایی‌ها غنیمت گرفته و به ناو نربر تبدیل کرده بودند. این کشتی می‌بایست از دو اقیانوس بگذرد تا به امریکا برسد. کدام ساحل از امریکا؟ این را هم تا آخرین دقیق سفر به ما نگفتند.

گروه ما را در قسمت "سی" کشتی جای داده بودند. هر چهار نفر یک کابین داشت با دو تخت دو طبقه سربازی و یک راهروی تنگ و ترش، بالای طبقه دوم هر تخت یک رف نصب کرده بودند که به سختی می‌شد یک چمدان روی آن جای داد، همین و همین! درو دیوارها عموماً با رنگ خاکستری پوشیده بود و



چراغ‌ها در ساعت معینی از شب خاموش می‌شد. نور ناچیزی که باقی می‌ماند کورسوی چراغ سقف کریدور بود.

کمی که از ساحل بمبئی فاصله گرفتیم کارکنان کشتی آغاز سال نوی مسیحی (۱۹۴۴) را با حضور مسافرین جشن گرفتند. این مجالی بود که با همسفران خود که بیش از صد نفر بودند آشنا شویم. به غیر گروه ما چند ایرانی دیگر هم بین مسافرین دیده می‌شدند. بزرگترین گروه را میسیونرهای مسیحی تشکیل می‌دادند که از چین بر می‌گشتند. اینها با گذشتن از دامنه هیمالیا خود را به هندوستان رسانده بودند. یک زن و شوهر لهستانی به نام آقا و خانم "اوسنوس" نیز در بین مسافرین دیده می‌شدند. آنها به اتفاق فرزند نوزادشان "پیتر وینستون" به امریکا می‌رفتند. پیدا بود که نام نوزاد را به اقتضای نام سر وینستون چرچیل نخست وزیر زمان جنگ انگلستان برگزیده‌اند.

چهل سال بعد از آن تاریخ دوستم "کارل مه‌یر" از دبیران ارشد روزنامه نیویورک تایمز و نویسنده مقالاتی نافذ در دفاع از امر، از من دعوت کرد که شبی را برای صرف شام به خانه او در "کانه تیکات" بروم. ضمناً اضافه کرد که در این مهمانی با یکی از برجسته‌ترین دبیران یک سازمان انتشاراتی مهم نیویورک به نام "پیتر اوسنوس" آشنا خواهی شد. غیر معمول بودن نام آن شخص حس کنجکاوی مرا برانگیخت. پرسیدم آیا خانواده او در زمان جنگ به این کشور آمده‌اند؟ جواب داد بلی. آنگاه سرگذشت آن سفر و داستان آشنایی با آن خانواده را به کارل بازگفتم، اما از او خواستم

چیزی از این مقوله به پیتر نگویید تا شخصاً او را بینم. در شب مهمانی وقتی من و پیتر را به هم معرفی کردند از او پرسیدم آیا نام میانی شما "وینستون" است؟ با تعجب گفت بله، تعجبش وقتی بیشتر شد که فهمید چهل سال پیش از آن من و او در میانه اوقیانوس هند همدیگر را دیده بودیم! چند ماه بعد پدر و مادر او را در آپارتمان آنان واقع در منهنن نیویورک دیدار کردم. آقای اوسنوس خیلی پیر شده بود و قدری هم کم حواس، اما خانم اوسنوس کاملاً هشیار بود و پسر بچه‌های ایرانی را در یو. اس. اس. آر می‌تاژ به یاد می‌آورد!... ما خیلی زود به زندگی بر عرشه کشتی خو گرفتیم. گاهی آژیر خطر کشتی را به صدا در می‌آوردند و به مسافرین آماده باش می‌دادند. تمرین پوشیدن جلیقه نجات و آمادگی جهیدن به آب به دفعات اجرا شد. سواى برنامه‌هایی از این دست که جنبه آموزشی داشت، بقیه اوقات به آرامش می‌گذشت. یک بار نزدیک غروب آفتاب یک زیر دریایی به کشتی ما نزدیک شد، فوراً به مسافرین دستور داده شد که به طبقه تحتانی کشتی بروند، کشتی ما به مانورهای تاکتیکی دست زد و به تصور آنکه یک زیر دریایی ژاپنی است به سوی آن آتش گشود. بزودی معلوم شد که آن زیر دریایی انگلیسی است و قضیه به همان یکی دو موضع گیری جنگی خاتمه پیدا کرد!

پس از آنکه کشتی مسافتی از بمبئی دور شد تازه فهمیدیم که چند صد سرباز ایتالیایی هم که در ایتویپی دستگیر شده بودند در آن کشتی هستند. هر چند آنان در حکم اسیران

جنگی بودند، اما با آنان رفتار خشنی نمی‌شد و همچون سایر سرنشینان کشتی از آزادی نسبی برخوردار بودند.

مسیر کشتی، حتی در وسط اقیانوس از مسافرین مخفی نگاه داشته می‌شد. آیا از دماغه امید خواهیم گذشت و به سواحل شرقی امریکا خواهیم رسید، یا از مسیر استرالیا و اقیانوس آرام در محلی از ساحل غربی امریکا لنگر خواهیم انداخت؟ کشتی چندین روز جهت جنوبی داشت، زیرا خورشید از سمت چپ ما بر می‌آمد و در سمت راستمان غروب می‌کرد. یک روز صبح متوجه شدیم که مستقیماً به جانب خورشید می‌رویم. تغییر جهت نشانه آن بود که به ساحل غربی امریکا خواهیم رسید. تنها باری که از موقعیت جغرافیائی خود آگاه شدیم، وقتی بود که از خط استوا گذشتیم و به همین مناسبت یکی یک گواهینامه مبنی بر این فتح الفتوح به ما دادند!

دو هفته‌ای پس از ترک بمبئی و خیرگی به آب‌های سرد اقیانوس، پیدا شدن زمین و آبادی از فاصله‌ای نه چندان دور هیجان همه را بر انگیخت. سفینه به آهستگی به یک بندرگاه نزدیک شد و لنگر انداخت. ملوانان شادمانه قدم به ساحل گذاشتند، اما به مسافرین بنا به دلایل امنیتی اجازه پیاده شدن ندادند. طی چهار روز بعد دلخوشی ما آن بود که از دور بناهای سرخ و زرد و آبی و اتومبیل‌هایی را که در بخش چپ جاده حرکت می‌کردند نظاره کنیم، اما نمی‌دانستیم کجا هستیم. تنها حدسی که می‌شد زد اینکه در منطقه‌ای هستیم مرتبط با فرهنگ انگلستان.

منزل ششم: ملبورن - لوس انجلس

در ادامه خاطرات ملبورن و دورنمای رنگین آن، از دکتر کاظم زاده می‌شنویم که سفینه ما بعد از چهار روز توقف در ملبورن دوباره به راه افتاد. همین که از آن بندرگاه فاصله گرفتیم و به آب‌های عمیق اقیانوس رسیدیم، تازه فاش کردند که آن محل ملبورن بوده است. من به خاطر آن که داغ بی‌نصیبی از لمس خشکی و دیدار ملبورن را از خاطره بزدایم، در سال ۱۹۹۲ یعنی ۴۸ سال پس از آن ناکامی به استرالیا سفر کردم و یکسر به دیدار ملبورن شتافتم. در کنار برج‌های رفیع و مجلل امروزی، بناهای سرخ و زرد و آبی زمان جنگ همچنان بر جای بود، شاید شهردار ملبورن آنها را به خاطر چنین روزی حفظ کرده بود!

عبور از "تنگه بس" دشوارترین بخش مسافرت بود. کشتی چون بازپچه‌ای در دست امواج نیرومند می‌رقصید و در یازدگی همه را بیمار و مایوس کرده بود. خوشبختانه به دریای تاسمانیا که رسیدیم امواج آرام‌تر شد و از آن پس بر بیکران آب‌های پاسیفیک به سفر ادامه دادیم.

سیر راه کشتی در چند جا ایستاد و سربازان زخمی امریکا را که قایق‌های سبک از جزایر کوچک استوایی به کشتی می‌رساندند سوار کرد. دیدن سر و وضع رقت بار این سربازان به هنگام ورودشان به کشتی تکان دهنده بود، اما همین که چند روزی استراحت می‌کردند و به حال و روزشان می‌رسیدند زنده و شاداب می‌شدند و به جمع مسافرین کشتی می‌پیوستند. این مأموریت کشتی یکی دیگر از اطلاعاتی

بود که از ما پنهان داشته بودند.

در چهل و سومین روز سفر دریایی به مسافرین اطلاع داده شد که فردای آن روز به امریکا خواهند رسید، اما باز هم نگفتند به کجای امریکا. صبح روز بعد خاک امریکا از دور پدیدار شد.

تقویم ۸ فوریه ۱۹۴۴ را نشان می‌داد و درخت‌های نخل از نزدیک شدن به ساحل غربی امریکا حکایت می‌کرد. من با خود گفتم این ساحل با آن نخل‌های بلند نمی‌تواند سیاتل یا سان فرانسیسکو باشد، لوس انجلس شاید؟

سرانجام کشتی لنگر انداخت و ناویانان برای اولین بار به زبان آمدند که در "سن پدرو" از حومه لوس انجلس هستیم. چیزی نگذشت که مأمورین اداره مهاجرت به درون کشتی ریختند و پس از پرسش‌های مفصل و استنتاج مانند رخصت ورود دادند. آنگاه پیاده شدیم و از سوی خانم‌های میان سالی که اونیفورم خاکستری بر تن و نشان صلیب سرخ بر سینه داشتند مورد استقبال قرار گرفتیم.

آنها به ما اطلاع دادند که به دلیل ادامه جنگ هتل‌ها پُرند و تنها محلی که می‌توانیم شما را با نرخ مناسبی در آنجا جای دهیم کلوب "وای. ام. سی. ای" در داون تان (بخش تجاری) لوس انجلس است. ما با خوشحالی این پیشنهاد را پذیرفتیم و به راهنمایی همان خانم‌ها به آنجا رفته و اتراق کردیم.

منزل هفتم: لوس انجلس، سانفرانسیسکو و...

لوس انجلس مقصد نهائی مسافران ما نبود، و فرود آمدنشان در آن شهر به حکم

شرایطی بود خارج از اختیار خودشان. در ادامه خاطرات دکتر کاظم زاده می‌خوانیم که جاویدها به شیکاگو فکر می‌کردند، زرگریور به شرق امریکا، بنانی و فتح اعظم مدرسه‌ای را در شهر لوس گاتوس از کالیفرنیا شمالی در نظر گرفته بودند، راسخ و رحمانی به کالیفرنیا می‌اندیشیدند و خود من به هاروارد یا کلمبیا. این بود که جمعاً تصمیم گرفتیم چند روزی را در لوس انجلس بمانیم، از آنجا به سان فرانسیسکو برویم و سپس هر کدام به سوی مقصد دلخواه خود روان گردیم.

در لوس انجلس به دیدار مرکز بهائی شهر رفتیم و از مهر و محبت بهائیان امریکایی برخوردار شدیم. "جورج و اونی فینکز" از دیدار ناگهانی گروه ما هیجان زده شده بودند. اونی که بانویی شوخ و نکته‌دان بود با اطلاق "پرشن بویز" - پسر بچه‌های ایرانی - به گروه ما این عنوان را همیشگی کرد. آقای "کورن بلث" ما را به تماشای جاهای دیدنی شهر، از جمله هولیوود، برد. جناب چارلز ولکات که بعدها به عضویت بیت العدل اعظم انتخاب شد ترتیبی داد که از استودیوی فیلمبرداری دیزنی بازدید کنیم.

یکی دو روز بعد با ترنی که به دلیل دارا بودن کویچه‌های راحت، حضورمان را در امریکا برای اولین بار قابل لمس می‌کرد، به سوی سان فرانسیسکو رهسپار شدیم. در بین راه بلندگوهای ترن مرتباً اخبار روز را پخش می‌کردند. یکی از خبرها این بود که کشورهای ایران و امریکا تصمیم گرفته‌اند نمایندگی سیاسی خود را در واشنگتن و تهران به سطح سفارت ارتقاء دهند.

پس از ترک بمبئی این نخستین باری بود که مطلبی مربوط به ایران به گوشمان می‌خورد [بگذریم از اینکه اینان و خانواده‌هایشان در تمامی دوران سفر که دو ماه و نیم طول کشید از حال همدیگر بی‌خبر ماندند- نویسنده مقاله].

شب هنگام به سان فرانسیسکو رسیدیم. اطاق خالی در هیچیک از هتل‌هایی که کرایه‌شان در حد بودجه‌ناچیز ما بود پیدا نشد، ناگزیر به راهنمایی راننده تاکسی شب را در محلی

بیتوته کردیم که به هیچ وجه جای مناسبی نبود. صبح روز بعد خودمان را به خیابان مارکت که در نزدیکی همان محل قرار داشت رساندیم. گذری بود بس شلوغ و بی‌نظم. پیش خود گفتیم اگر سان فرانسیسکو و خیابان معروفش این است، نخواستیم!

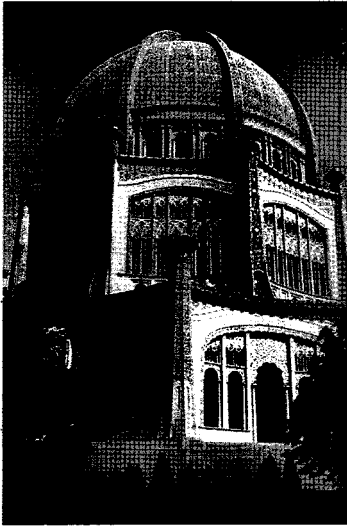
دیدار خانم "لوسی مارشال" بهائی خوشدل و مهربان سان فرانسیسکویی این

تصویر را عوض کرد. او با خوشرویی ما را در منزل خود پذیرفت. اطاق زیرشیروانی خانه‌اش را به آئینی نزدیک به آنچه در زاهدان از خانواده‌آزاده دیده بودیم چید، و هر نه نفرمان را هنرمندانه در آن اطاق جای داد!

بعد از ظهر همان روز به دیدار بعضی از دوستان لوسی، از جمله سیلویا آیواس (همسر جناب لروی آیواس که بعدها به سمت ایادی امرالله منصوب شد) نایل آمدیم. سیلویا با کمال

گشاده‌رویی ما را در سان فرانسیسکو و حومه آن، از جمله در مجموعه دانشگاهی استنفورد، گردش داد. دیدن آن مجموعه گسترده و دلنشین همان و دل سپردن بدان همان. نقشه من یکی که عوض شد، تصمیم گرفتم مدتی را در استنفورد مانده و درس بخوانم و بعد به یکی از دانشگاه‌های هاروارد یا کلمبیا بروم. [علاوه بر دکتر کاظم زاده، دکتر راسخ و دکتر بنانی هم به دلیل آن دیدار مجذوب کمپوس دانشگاه استنفورد شدند- نویسنده

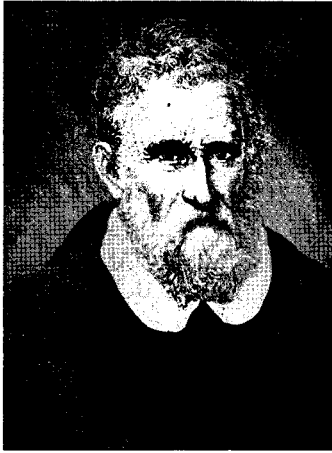
مقاله]. جاذبه محیط و محبت دوستان بهائی امریکایی گروه ما را دو سه ماهی بیشتر از آنچه پیش بینی کرده بودیم در سان فرانسیسکو ماندنی کرد. طی این دو سه ماه همه ما با جدیت تمام به فراگرفتن یا پیش بردن زبان انگلیسی خود پرداختیم، نیز از راه کارهای موقت شبانه یا روزانه مختصر درآمدی ساختیم که فقط برای تأمین نیازهای اولیه مان



کافی بود. در ماه می برای شرکت در جشن‌های صدمین سال تأسیس امر بهائی به ویلمت (شیکاگو) سفر کردیم. در پایان این جشن‌ها بود که بالاخره از هم جدا شدیم. بعضی مان در شیکاگو ماندند و بعضی به ساحل غربی امریکا برگشتند. اما خاطرات مشترک آن سفر پر ماجرا برای همیشه در اذهانمان باقی ماند، همچنان که دوستی عمیقمان!

بعد از شیکاگو و دنباله داستان در شماره بعد ■

سفرهای مارکو پولو



نوشته Paul Smethurst

(استاد زبان انگلیسی دانشگاه هنک کنگ)

ترجمه باهره راسخ

را قطعی دانست وجود ندارد و می توان آن را منوط به سانسور نهادهای مسیحی و آراستن و یا پیراستن مطالب کتاب دانست و گرنه چگونه می توان موارد و مطالبی که توجه هر مسافر به چین رفته ای را به خود جلب می کند و در این کتاب نیامده است توجه نمود. مثلاً مارکو پولو ذکری از دیوار چین نمی کند و یا رسم بستن پای زنان چینی به منظور کوچک نگهداشتن آنها، و همچنین استفاده از chopstick و چوبک کوچک چوبی یا ساخته شده از عاج که چینی ها برای خوردن برنج از آن استفاده می کنند) نادیده گرفته است.

افراد دیر باور بر این عقیده اند که اصولاً مارکو جرأت سفر به این مناطق دور دست را نداشته است و آنچه در این کتاب آمده اطلاعاتی است که او و همکارش از مسافران دیگر بویژه از بازرگانان عرب که با مردم آن مناطق داد و ستد داشته اند به دست آورده اند.

مثلاً هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که مارکو همه مناطق را که در کتابش شرح داده

کتاب سفرهای مارکو پولو در یکی از سلول های زندان شهر جنوا Genova ایتالیا در سال ۱۲۹۸ به رشته تحریر درآمد. چند سال قبل از این تاریخ مارکو پولو پس از یک سفر حماسی که بیست و چهار سال به طول انجامید به اروپا بازگشت. اما در نبرد بین ناوگان و نیز ناوگان جنوا گرفتار شد و او را به زندان شهر جنوا افکندند. مارکو در آنجا با روستیچل Rustichelle نویسنده مشهور شهر پیزا Piza آشنا شد و با یاری او این کتاب را نوشت.

حاصل این همکاری طبع کتابی بود حاوی نخستین گزارش دقیق و معتبر از خاورمیانه و خاور دور و بویژه کشور چین و وجود امپراطوری عظیم و تمدنی پیشرفته تر از آنچه در محیلة اروپائیان آن روز می گنجید.

امروز بیش از صد نسخه از کتاب اصلی که تاریخ بعضی از آنها به سده های چهاردهم و پانزدهم میلادی می رسد در دست نیست که تفاوت هایی نیز در متن بعضی از آنها دیده می شود. به هر حال هیچ نسخه ای که بتوان آن

دیده باشد اما بسیاری از مورخین و جغرافی دانان امروز مندرجات کتاب مارکو را تأیید می کنند و آن را صحیح ترین و دقیق ترین گزارش اوضاع آسیای آن زمان می دانند.

نشر این کتاب، انقلابی ژرف در افکار اروپائیان ایجاد کرد و نظر آنها را نسبت به آسیا کاملاً دگرگون ساخت و ناگزیر شدند به وجود تمدنی پیشرفته تر و فرهنگی والاتر از خود اذعان کنند، وصف شکوه و جلال دربار خاقان چین و زندگی متنعم مردمان آن سرزمین در ذهن اروپائیان تصویر دنیایی اسرارآمیز و شگفت انگیز را مجسم نمود، می توان گفت که کتاب مارکوپولو نخستین گام به سوی خاورشناسی است با این تفاوت که آنچه او ارائه می دهد خاوری است جلا یافته و صیقل زده و با شکوه و نه سرزمین مردمانی عقب مانده و بی فرهنگ. در قرون وسطی توده مردم اروپا تحت سلطه فرمانروایانی فاسد و خودکامه بنیادگرایان مسیحی در حالیکه شیخ مرگ سیاه (طاعون) بر سراسر اروپا سایه افکنده بود در چنگال فقر و بدبختی دست و پا می زدند و به سختی امرار معاش می نمودند. در چنین احوال مارکوپولو در کتابش از سیاستمداران مقتدری به نام کوبلای خان نوه چنگیز مغول نام می برد که بر امپراطوری گسترده ای وسیع تر از خاک اروپا سلطنت می کرد، شهرهایی را توصیف می نماید که ونیز و دیگر شهرهای مهم اروپا در برابر آنها حقیر و ناچیز جلوه می کردند. خواندن وصف کاخ های با شکوه، ادویه های گوناگون، میوه های لذیذ، صنعت پیشرفته، سنگ های قیمتی، پارچه های ابریشمی و زربفت، حس

عجاب توأم با حرص و آزر در اروپائیان بر می انگیزد و می توان گفت که مارکو ندانسته بذر استعمار را در دل اروپائیان افشاند و پایه امپریالیسم را بنا نهاد.

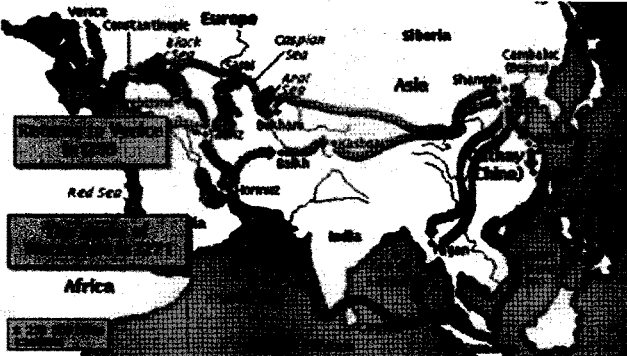
در آن زمان مبنای نقشه نگاری اروپائیان تفسیرهای کتاب مقدس و اسطوره ای کلاسیک بود. مرکز دنیا اورشلیم بود و پیرامونش دنیای مسیحیت. نقشه نگاران اروپایی در حاشیه نقشه های خود در سرزمین های ناشناخته تصویر آدمیان وحشی و موجودات غول پیکر را ترسیم می نمودند. به زعم آنها دور از دنیای مسیحیت همین بود و بس.

اما کتاب مارکوپولو خط بطلان بر اینگونه تصورات کشید زیرا حکایت از تمدن هایی درخشان در خاور داشت در این تصویر جدید دنیا به صورت فضای عظیم جغرافیایی با مراکز مهم و متعدد نشان داده می شد که می توان آن را نخستین گام بشر به سوی آنچه امروز جهانی شدن Globalistic نام گرفته است دانست.

در سال ۱۲۷۱ مارکوپولو هفده ساله از ونیز همراه با پدر و عمویش نیکولو و مافئو Niccolo Mafeo که قبلاً سفری به چین کرده بودند رهسپار دربار کوبلای خان شد. در طول راه مسافران مسیر خود را کمی منحرف نمودند زیرا نیکولو و مافئو می خواستند به اورشلیم روند و شیشه کوچکی از روغن مقدس که در کلیسای آرامگاه حضرت مسیح نگهداری می شد به ارمغان برای خان بزرگ که علاقمند به مسیحیت شده بود برند.

مارکو در کتابش به بعضی از حوادثی که در طی راه با آن روبرو شده بودند اشاره می کند

مثلاً می نویسد هنگام عبور از بیابان های جنوب ایران بادی که می وزید چنان داغ بود که نفس را در



شدن بود. مارکو می نویسد خیابان ها آنقدر عریض و مستقیم اند که از فراز یکی از دروازه ها

سینه حبس می کرد و گاه موجب خفقان می شد. مسافران ناگزیر از حمل آب آشامیدنی بودند زیرا آب چاه های بیابانی سبز رنگ و سمی بود و نوشیدنش موجب بیماری و حتی مرگ می شد. هنگام عبور از کوه های پالمیر گوسفندان عظیم الجثه را با شاخ های پیچا پیچ دیدند که در هیچ جا ندیده بودند. این نوع گوسفند از آن پس به نام مارکو تسمیه شد.

می توان سراسر خیابان طولانی را تا دروازه مقابل دید. وی هم چنین از خانه های مجلل و مغازه ها و مهمانسراهای زیبا نام می برد.

در مسیرشان با مردمی آشنا شدند که در میان آنها رسم بود اگر مردی به سفر رفت و پس از بیست روز از او خبری نیامد همسرش در صورت تمایل می توانست با شخص دیگری ازدواج کند.

باری پس از قریب هیجده سال زندگی در چین و دیدن عجائب آن سرزمین که مارکو در کتابش نقل می کند در سال ۱۲۹۲ خانواده پولو با کسب اجازه از خاقان عازم وطن می شوند. با این شرط که شاهزاده خانمی مغولی که نامزد شاه ایران- برادرزاده کوبلای خان است- همراه برند و او را تحویل همسر آینده اش دهند. مسافران با چهارده کشتی و ششصد ملوان از بندر پرنج و جوش زیتون Zaitun به راه می افتند اما چند سال بعد هنگامی به ایران می رسند که نامزد شاهزاده خانم در گذشته است!

باری مسافران پس از سه سال و نیم که از تاریخ عزیمت آنها از ونیز می گذشت و پیمودن بیش از دوازده هزار کیلومتر سرانجام به کاخ تابستانی خاقان چین که از مرمر سفید ساخته شده بود می رسند. مارکو اکنون جوانی بیست و یکساله است. می نویسد خان دارای ده هزار رأس اسب سفید و دو بیست شاهین و تعدادی بچه پلنگ است که هنگام شکار همراه می برد. در آن وقت پایتخت جدید کوبلای خان که امروز یکن (بیجین) نام دارد در حال ساخته

کشتی کرانه های چین و سواحل شرقی آسیا را روبه جنوب در پشت سرمی گذارد و از تنگه مالاکا Malacca که اقیانوس آرام و اقیانوس هند را بهم می پیوندد می گذرد، از کنار جزیره سنگاپور عبور می کنند اما به علت وزش بادهای موسمی جنوب آسیا و اقیانوس هند (مونسون Monsoon) ناگزیر پنج ماه در جزیره سوماترا توقف می کنند. در اینجا مارکو اشاره به

نارگیل این میوه گرمسیری می‌کند و می‌نویسد مایع درونش همچون آب خنک گوارا و طعمش لطیف‌تر از شراب است.

(ناگفته نماند که در طعی راه به علت طوفان‌های شدید و حملات دزدان دریایی و شروع بیماری در میان ملوانان به تدریج از تعداد کشتی‌ها و مسافران کاسته می‌شود.)

هنگام عبور از جزیره سیلان (سریلانکا) مارکو می‌نویسد سلطان این جزیره قطعه یاقوتی دارد که در دنیا یگانه است ضخامتش همچون بازوی یک مرد، بی‌عیب و نقص همچون آتش درخشنده. کوبلای خان حاضر بود که یکی از شهرهای سرزمینش را در ازای این یاقوت به سلطان سیلان واگذار کند اما او نپذیرفت.

پس از بیست و چهار سال مارکوپولو و پدر و عمویش در میان حیرت و ناباوری شهروندان ونیزی به زادگاه خود بازگشتند. سال‌ها بود اینان امید زنده بودن آنها را از دست داده بودند.

در سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی این کتاب چون گلچین ادبی توده پسندی مورد علاقه مردم بود. کریستف کلمب یکی از نسخه‌های اولیه آن را در اختیار داشت و در حواشی آن یادداشت‌هایی نوشته بود. دویست سال پس از انتشار این کتاب کریستف کلمب در سال ۱۴۹۲ به قصد دست‌یابی به آنچه در کتاب مارکو آمده بود از اسپانیا به راه افتاد و ندانسته پا به سرزمینی که گمان می‌کرد خاور زمین است گذاشت. در پی او دریانوردان پرتغالی مانند بارتولومئو دیاز و Bartolomeo Diaz و واسکودا گاما Vasco da gama نیز به منظور دستیابی به آن ثروت‌های افسانه‌ای عازم مشرق

زمین شدند.

همانطور که اشاره شد مارکو ندانسته با نوشتن این کتاب حس طمع و آرزویثیان را برانگیخت و استعمار را بنیان نهاد و حال آنکه چنین منظوری نداشت. او در این کتاب به دور از تعصب و با بصیرت کامل زندگی و فرهنگ مردمان دیگر را بیان می‌کند و از آداب و رسوم شگفت‌انگیز آنها نه با تحقیر بلکه با نوعی کنجکاوی و شور و علاقه سخن می‌گوید و دریچه دنیای بزرگ را با مردمانی متفاوت به روی هموطنانش می‌گشاید.

کتاب سفرهای مارکو حاوی یک نتیجه و پند اخلاقی برای اروپائیان هم عصر خود بود. بگذارد کثرت و تنوع موجب آزادگی و تسامح شود و تفاهم جایگزین بیگانه ترسی گردد. و امروز قبول این نتیجه بیش از آن زمان به سود مردم جهان است. ■

یادداشت

۱- در رابطه با این شاهزاده خانم مغول در کتاب سفری به داخل ایران نوشته ادلف ریوادنیرا Adlf Rivadaneyra این قسمت را خوانده‌ام که می‌نویسم: در آن زمان پایتخت ارغون نوه هلاکو پسر چنگیز خان شهر مراغه نزدیک دریاچه ارومیه بود. همسر ارغون در بستر مرگ از شوهرش تقاضا نمود که در صورت ازدواج مجدد، همسری از تبار خود آنها یعنی مغول انتخاب کند. ارغون پس از مرگ همسر پیامی را نزد خان بزرگ (عموی پدرش) فرستاد. خان شاهزاده خانم زیبا به نام کوکاسین Cokacin را به همسری ارغون برگزید و چون خانواده پولو در آن وقت عازم بازگشت به وطن بودند، شاهزاده خانم را به آنها سپرد که به ایران بزنند. اما هنگامی به مراغه رسیدند که ارغون درگذشته بود ناچار عروس زیبا را به عقد ولیعهد که غازان نام داشت در آوردند.



تازه‌های فرهنگی

اجتماعی فراموش نشدنی در لندن

بهائیان ایران سالیان درازی است که کم و بیش به خود مشغول و از رویدادهای اجتماعی که در آن زندگی میکنند بی‌خبرند. تماس، رفت و آمد و گفت و شنود فقط با احباءالله است. هرگاه دوستی را به یکی از دوستان بهائی معرفی کنیم اولین سؤال این است: ایشان از احباءالله هستند؟ دوست فرهیخته‌ای روزی در جواب چنین سؤالی گفته بود: بله، ایشان از احباء هستند ولی بهائی نیستند. البته گناه این شیوه به خود مشغول بودن جامعه بهائیان ایران بیشتر برگردن هموطنانی است که بهائیان را "غیر خودی" می‌دانستند و کما فی السابق اکثراً هنوز می‌دانند. ولی با توجه به فضای نسبتاً باز امروز خارج از کشور و علاقه‌ای که از طرف برخی از هموطنان برای تماس با بهائیان مشاهده می‌شود به فرموده حضرت عبدالبهاء باید این فرصت را مغتنم شمرد و امکاناتی را به وجود آورد که شاید گوش شنوایی در بین آنها پیدا شود. و اگر گوش شنوایی پیدا نشد حد اقل استیحاş آنها از بین برود. حضرت عبدالبهاء در نامه‌ای به احبای قزوین چنین می‌فرماید:

«ای یار با وفای من، نامه شما رسید.

الحمد لله احبای قزوین در نهایت سرور و تمکین مشغول به خدمت نورمبین و امید چنین است که در آینده موفق به تبلیغ نبأ عظیم شوند یعنی یاران الهی با نفوس سائره طرح الفت افکنند و به کمال محبت و مؤانست پردازند. این نوع معاشرت در اکثر نفوس تأثیر نماید و گوش به کلام دهند و چون استعداد القا کلمه بینند به حکمت القاء کلمه کنند. اول باید کوشید تا استیحاş در خلق نماند، مثلاً هر یک از احباء در هر سال یک نفری انتخاب کند ابتدا حسن معاشرت نماید تا وحشت نماند، بعد به تدریج تبلیغ کند. این بهترین طرق است»

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، ج ۲، ص ۱۶۲

حال آیا وقت آن نرسیده است که با برگزاری جشن‌ها و جلسات کوچک و بزرگ در اشاعه فرهنگ گفتگو بین بهائیان و غیر بهائیان بکوشیم و دستور حضرت عبدالبهاء را مد نظر داشته باشیم و به فکر ایجاد دوستی و محبت با سایرین باشیم، نه به فکر تبلیغ آنی؟ هر جامعه‌ای و یا هر تفکری در برخورد و رابطه با دیگر جوامع و تفکرات می‌تواند توانایی‌ها و

برتری‌های خود را نشان دهد. بدون چنین روابطی جامعه خواه ناخواه به انزوا کشانده می‌شود که نتیجه آن دور ماندن از اجتماع و به صورت گروه درونگرا در آمدن و از جامعه جدا شدن است. در اینجا لازم دیدم شرح مختصری از شرکت در جلسه‌ای که در انگلیس عده‌ای از بهائیان با دوستان غیر بهائی خود تشکیل داده بودند، بنگارم. مدتی قبل از "کانون پرورش و توسعه فرهنگ ایران" دعوتی دریافت کردم. تاریخ برگزاری جلسه ۱۱ نوامبر ۲۰۰۶ بود. با میل و علاقه فراوان برای شرکت در جلسه راهی لندن شدم. برگزارکنندگان جلسه، آقایان کمال معانی از ایرلند و فرهنگ اشراقی از انگلیس، با نهایت جدیت و فداکاری و تحمّل زحمات فراوان جلسه با شکوهی ترتیب داده بودند. محل برگزاری جلسه با تابلوهای مینیاتور تزیین شده بود. جلسه در رأس ساعت ۱۸:۳۰ دقیقه شروع شد. تعداد شرکت کنندگان در جلسه حدود ۲۵۰ نفر بودند. ابتدا آقای معانی به حضار خیر مقدم گفت، سپس آقای سیروس علائی طی سخنرانی خود، حضار را با نقشه‌های ایران از قدیم الایام تا کنون آشنا ساخت. بعد از سخنان آقای علائی نوبت به هنرمندان موسیقی و رقص رسید که با اجراء برنامه‌های متنوع رونق خاصی به جلسه بخشیدند. سخنران دیگر جلسه آقای فرهنگ اشراقی طی سخنان خود اشاره به تاریخ تصوف در ایران نمود. انتخاب این مطلب به علت حضور مهمانان صوفی مسلک در جلسه بود. آقای کمال معانی استادانه جلسه را اداره کرد. مسابقه‌ای هم ترتیب داده بود که باید خانم‌ها

فقط شرکت می‌کردند. سؤال مربوط به آرایش خانم‌ها در قدیم الایام بود. برنده جایزه یک دختر ده دوازده ساله بود که یک گلیم دستبافت نصیب او شد.

در بخش پایانی جلسه یادی از نقال‌های دوران قهوه خانه‌های ایران بود. آقای فرهنگ اشراقی نقالی داستان جنگ رستم و سهراب را آمیخته با طنز اجرا کرد که بی‌نهایت مورد توجه حضار قرار گرفت و او را با کف زدن‌های ممتد بدرقه کردند. در بین مدعوین جلسه پرفسورهای دانشگاهی، شاعر، صوفی، تاجر و خانم‌های خانه‌دار به چشم می‌خوردند. خانم لعبت والا شاعره ایرانی تحت تأثیر جلسه این دوبیتی را برای برگزارکنندگان جلسه خواند:

گر عمر دوباره از خدا بستانم

صد سال دگر اگر به دنیا مانم

هر روز حدیث حق شناسی خوانم

ای دوست سپاس مهر تو توانم

و شوری در بین حضار برانگیخت. آقای

پرفسور هوشیار نوشین، یکی دیگر از مهمانان، اظهار داشت: من همیشه با میل در جلسات این آقایان شرکت کردم و در آینده هم شرکت خواهم کرد. در پایان جلسه عده‌ای از مهمانان غیر بهائی اعلام آمادگی برای مشارکت در برنامه‌های آینده این گروه را نمودند. با توجه به این مسئله که مهمانان از فاصله‌های دور (تا صد مایل) و نزدیک آمده بودند می‌توان تصور نمود که برگزاری چنین جلساتی در ایجاد آشنایی و دوستی و محبت می‌تواند مفید باشد. آرزوی موفقیت برای این عزیزان در کاری که در پیش گرفته اند داریم و امیدواریم که در آینده به

کار خود ادامه دهند.

(دکتر ایرج اشراقی)

کنفرانس سالانه انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی در شیکاگو

شانزدهمین کنفرانس سالانه انجمن دوستداران فرهنگ ایرانی در شیکاگو در فاصله ۳۱ اگست و ۳ سپتامبر ۲۰۰۶ با حضور بیش از ۲۰۰۰ نفر از یاران تشکیل شد و بسیار مورد استقبال عموم قرار گرفت. از جمله سخنرانی‌های برجسته این دوره نطق آقای هوشمند فتح اعظم درباره آثار فارسی حضرت عبدالبهاء، سخنرانی آقای دکتر حشمت مؤید درباره مناجات، بیانات آقای دکتر عباس میلانی (مهمان) درباره ایران از دیدگاه خارجی، توضیحات آقای دکتر سیروس علائی راجع به نقشه‌های جغرافیایی کشور ایران، سخنان خانم دکتر ژاله پیرنظر (مهمان) درباره حضور یهودیان در ادبیات فارسی، افاضات دکتر محمد توکلی طرقي (مهمان) درباره یکصدمین سال انقلاب مشروطه ایران، گفتار آقای دکتر بهروز ثابت درباره تجدّد از دیدگاه امر بهائی و چند نطق دیگر بود. تنوع برنامه امسال از جهت موسیقی، نمایش، شعرخوانی (برنامه گنج سخن) به اداره آقای مهندس بهروز جباری، هنرنمایی آزاد و نیز مشاوره‌های خانوادگی- تربیتی جلب توجه می‌کرد. جلسه یادبودی هم به نام دکتر ریاض قدیمی که بی‌گمان خدمات ارزنده‌ای در تربیت روحانی و علمی جوانان بهائی و توسعه معارف امر الهی کرده‌اند، اختصاص یافت. استعدادات تازه و نویدبخشی نیز در زمینه موسیقی در این دوره

ارائه شد و مورد تحسین همگان قرار گرفت.

آقای دکتر عباس میلانی در آغاز سخنرانی سودمند خود گفتند، رسماً از جامعه بهائی نسبت به ستم‌هایی که بر او رفته است پوزش می‌خواهیم و آرزو داریم که در سال‌های آینده جبران این صدمات بشود. حسن اداره این دوره مورد ستایش همه حاضران قرار گرفت.

ویکی‌پدیا

دائرة المعارفی با ۳/۷ میلیون مقاله

۵ سال قبل بر روی اینترنت فکر درست کردن یک دائرة المعارف با کمک همه مردم علاقه‌مند جهان به موقع اجرا نهاده شد و تاکنون این دانشنامه با ۳/۷ میلیون مقاله در ۱۰ زبان در دسترس همگان است. هر کسی می‌تواند برای این دانشنامه مقاله‌ای بنویسد. دانشنامه مزبور دائماً در حال تحول است و اطلاعات تازه را هم وارد می‌کند. از ۱۹ اکتبر گذشته کشور چین به علت آنکه مقالات مربوط به تایوان و تبت مطابق سلیقه اولیای آن کشور نبود "سایت" مزبور را ممنوع کرده است. کلمه ویکی به زبان هاوایی به معنای سریع است و از موقعی که ویکی‌پدیا درست شده هزارها شاخه فرعی از آن در زمینه‌های مختلف عرضه شده است. بنیادگذار دانشنامه جهان شمول مذکور شخصی است به نام جیمی ویلز Jimmy Wales. مرکز اصلی دانشنامه مذکور شهر سن پیتزبورگ در فلوریدای امریکا است. استفاده از دانشنامه مجانی است، خود استفاده‌کنندگان داوطلبانه در سال قبل یک میلیون دلار به بنیاد مذکور داده‌اند. ■

معرفی کتاب

کتاب که در زیر به معرفی آن می‌پردازیم. هم از ایشان است تعداد قابل ملاحظه‌ای مقالات که در سقیه عرفان، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، عندلیب، پیام بهائی و نشریاتی از اینگونه درج شده است.

پیک راستان شرح حال و خدمات جناب اسم الله الاصدق، جناب ابن اصدق و عده‌ای از منتسبین جناب ابن اصدق است (در پنجاه صفحه)، همراه با عده‌ای از رسائل و مکاتیب یکی از ایادی اقدم اسم اعظم یعنی جناب ابن اصدق و همچنین مکاتیب مهمه اعضای عائله ایشان (هشتاد صفحه) و نیز حاوی الواح و آثاری است که از حضرت ربّ اعلیٰ، حضرت بهاء الله، حضرت عبدالبهاء، حضرت ولی امرالله و حضرت ورقه علیا به آن دو رجل بلند مرتبه عصر رسولی خطاب شده و سیصد و بیست و چند صفحه از این کتاب نفیس را می‌پوشاند و بی‌گمان حاوی فوائد تاریخی و مشتمل بر اطلاعات دینی بسیار ممتّع است.

علاوه بر این جناب رأفتی تعلیقات و توضیحاتی بر کتاب افزوده‌اند که شرح و بیان بعضی از نکات مندرج در آثار مبارکه است.

پیک راستان؛ حاوی آثار مبارکه طلعات مقدسه بهائی و شرح احوال و آثار جناب اسم الله الاصدق و اعضای خاندان ایشان؛ وحید رأفتی؛ نشر عصر جدید؛ آلمان ۲۰۰۶؛ ۵۵۰ صفحه

کتاب پیک راستان یکی از مهم‌ترین و ارزنده‌ترین کتاب‌هایی است که با کوشش جناب دکتر وحید رأفتی جامه طبع پوشیده. پیش از این هم خوانندگان عزیز این مجله با آثار متعددی، به قلم یا کوشش ایشان آشنایی حاصل کرده‌اند از جمله *مآخذ اشعار در آثار بهائی* که تا حال چهار جلد آن نشر شده، *الوان در آثار بهائی*؛ و چند کتاب که هر چند نوشته دیگران است ولی در تحت نظر ایشان یا گردآوری شده مانند آثار دکتر علیمراد داودی: *انسان در آئین بهائی، الوهیت و مظهریت، مقالات و رسائل، و ملکوت وجود؛ و یا تصحیح و تنقیح و حاشیه‌نگاری شده نظیر تاریخ امری همدان، تاریخ امر بهائی در نجف آباد، تقریرات جناب اشراق خاوری درباره کتاب مستطاب اقدس، قاموس همان جناب در مورد توقیع منع نوروز ۱۰۸۱ بدیع و بالاخره رساله بی‌بی روحانیه بشرویه‌ای، و همین*

کتاب علاوه بر کتاب‌شناسی مشتمل بر عکس عده‌ای از شخصیت‌هایی است که در کتاب از آنها سخن می‌رود و یک فهرست اعلام و مواضع محققان را در باز یافتن مطالب مورد علاقه‌شان یاری می‌کند.

شرح حال ایادی **اُولیّۀ امر مبارک** قبلاً در چند کتاب منجمله **ظهور الحق** (از فاضل مازندرانی)، **مؤسسه ایادی امرالله** (از عبدالعلی علائی)، **بهائیان برجسته در زمان حضرت بهاءالله** (از حسن موقر بالیوزی)، **ظهور حضرت بهاءالله** (از ادیب طاهرزاده)، **تاریخ سمندر** و امثال آن آمده بود اما هیچ‌گاه در یک مجموعه آثار آنان و الواح مبارکه به افتخار آنان گرد هم آورده نشده بود. پیک راستان از این بابت کار ارزنده‌ای را آغاز کرده که امیدواریم سرمشق تألیفات مشابه قرار گیرد. چاپ گراور دو لوح از حضرت بهاءالله به جناب اسم الله الاصدق و از حضرت عبدالبهاء به ابن اصدق به عنوان نمونه آثار مبارکه خطاب به آن نفوس نفیسه بر ارزش این کتاب می‌افزاید و خوشبختانه چاپ و تجلید آن هم در غایت زیبایی و نفاست انجام شده است.

در تهیه مواد این کتاب ارزشمند دو نفس عزیز از خانواده جناب ابن اصدق خانم مینو خدادوست (معارفی) و ایرج خدادوست به پیروی از مادر گرامیشان خانم روحا اصدق همکاری ذیقیمتی داشته‌اند که حق است مورد سپاسگزاری قرار گیرند و چون خوشبختانه موضوع اصلی انجمن ادب و هنر لندن در دسامبر گذشته همان دو شخصیت بزرگوار بود که کتاب به تکریم آنان تحریر شده، امیدواریم

که جمع بیشتری از احباء که به ارزش این تألیف شریف پی خواهند برد با ما در بیان امتنان شریک و سهیم گردند.

جای یک شجره انساب که ارتباط این خاندان و الابار را با بسیاری از خانواده‌های نامدار نشان دهد، خالی است. نقشه‌ای که اسفار متعدّد جناب ابن اصدق را منعکس کند هم می‌توانست بر جاذبه این تألیف ارجمند بیفزاید.

*

جنابان اسم الله الاصدق (ملاً صادق مقدّس) و ابن اصدق دو چهره استثنایی تاریخ امر مبارک هستند. جناب ملاً صادق از اوّل نفوسی بود که در زمان حضرت اعلیٰ به خاطر ایمانش به آئین جدید مورد اذیت و آزار قرار گرفت و از نخستین افرادی بود که من ینظهره الله را در وجود حضرت بهاءالله شناخت و ظاهراً رساله مفصلی در اثبات امرشان تحریر کرد. او را می‌توان در شمار دلیرترین مبلغان سیار امر مبارک محسوب داشت و هم او بود که در سجن طهران اوّل مؤمن در میان ابناء خلیل یعنی حکیم مسیح را به امر ربّ جلیل رهنمون شد و از نادر نفوسی بود که هر چند به شهادت ظاهری نرسید اما از حضرت عبدالبهاء به مناسبت تحمّل صدمات و مصائب بسیار، لقب شهید گرفت.

ابن اصدق یکی از ایادی چهارگانه زمان جمال قدم نیز فی الحقیقه از جهات بسیار در میان پیش‌کسوتان خدمت درگاه رحمن ممتاز و مستثنی بود. او هم مانند پدر در اکناف و اطراف ایران به تبلیغ آئین یزدان کوشید و

خصوصاً نام محبوب را نزد بزرگان زمان یاد کرد. علاوه بر ایران به ممالک عدیده چون هندوستان، قفقاز، مصر، بلاد عربستان و حتی اروپا سفر کرد و به گفته مؤلف محترم کتاب مورد بحث، یکی از موفق‌ترین مبلغین جامعه بهائی در عهد ابهئ و عهد میثاق بود (ص ۳۴۷). وی مؤسس درس تبلیغ برای نسوان بود و در عرصه تأسیسات صوری هم نقش بارز ایفا نمود (ص ۳۴۶). رسالات متعدّد از جمله درباره تاریخ مجعول حاجی میرزا جانی کاشانی و برای تثبیت عهد و میثاق حضرت عبدالبهاء نوشت و مکاتیب عدیده‌ای از جناب ایشان بر جای مانده که امید می‌رود همه یک روز در یک مجلد جمع و نشر شود. ابن اصدق را اگر در یک عبارت باید شناساند آن عبارت می‌تواند این بیان حضرت عبدالبهاء خطاب به وی باشد:

«رحمات آن جناب در درگاه احدیت معروف و مقبول. در مخابره با ارکان [یعنی رجال دولت] حقیقت خوب از عهده برآمدید» (ص ۳۵۲)

جناب ابن اصدق با عدّه کثیری از رجال عصر خود در داخل و خارج جامعه مکاتبه داشت و مسلماً این مکاتبات می‌تواند اطلاعات ذقیمتی در مورد تاریخ امر و جامعه بهائی در اختیار محققان قرار دهد.

نیایش؛ هوشنگ روحانی؛ مرآت؛ هندوستان؛
 قطع رقیعی؛ ۲۱۲ صفحه؛ ۱۵۶ بدیع

جناب هوشنگ روحانی که شرح احوال و نمونه آثارشان در تذکره شاعرانی در ورای مرزها

آمده شاعری تواناست و صاحب آثار متعدّد از جمله خورشید در سیاه چال، طائر قدسی و همین کتاب نیایش وی هم در اشعار نو و هم در اشعار سنتی طبع آزمایی کرده و اشعارش مورد پسند و تحسین شخصیت‌هایی چون جنابان ابوالقاسم فیضی و علی نخجوانی قرار گرفته است. نیایش مجموعه‌ای از اشعار نو است که نخست ۳۲ عنوان ارائه شده و با خط نستعلیق تحریر و چاپ شده است برای آشنایی بهتر خوانندگان عزیز قطعه جهان زیباست را از این مجموعه پر ارزش نقل می‌کنیم که یادآور برخی از بهترین آثار فریدون مشیری است.

جهان زیباست، زیبایی است

زیبائیش تماشا کن

به لبخندی، در شادی، بروی خویشتن واکن

جهان را با محبت، باصفا، باعشق

زیبا کن

محبت باده‌ای گیر است

اگر نوشی مفرح، گر بنوشانی فرح افزاست

محبت سر تکوین است

حدیث "کنت کنزاً" را شنیدستی؟

محبت، امر خلقت، راز ایجاد است

بهر دل لانه گیرد

بی گمان شاد است

اگر خالی شود دل از محبت، محنت آباد است

جهان را، عشق بنیاد است

ز پشت عینک تاری که بر چشمان بدبین است

جهان البته تاریک است

بی رحم است، پرکین است

جهان، چون نقش در آئینه‌ای ماند

اگر خندان شوی، خندد

اگر گریبان شوی گرید.
کسی این حرف را، آیا نمی داند؟
تمام زندگی این است.
زبان مهر، شیرین است
با آن قصه‌ای برگو
کلام عشق
جان بخش است، با آن
نغمه‌ای برخوان
بجز حرف محبت
هرچه می دانیم
بی معناست

بجز حرف محبت، هرچه می خوانیم
بیهوده است.

جهان تا بوده این بوده است
محبت

اولین و آخرین بوده است

(دسامبر ۱۹۹۵، آریزونا)

**صلوة در امر بهائی؛ روح الله مهرباخانی؛
انتشارات بنیاد فرهنگی نحل؛ مجموعه دیار
اندیشه، شماره ۴**

موجب خوشوقتی است که به همت بنیاد
فرهنگی نحل که جناب منوچهر حجازی
تفریسی و فرزند ارجمندشان تأسیس کرده‌اند
این کتاب در زمانی که بیت العدل اعظم الهی
بر روی مجالس دعا و مناجات تأکید خاص
می‌کنند، انتشار می‌یابد. بخش عمده کتاب به
خط جناب یحیی جعفری که از استادان مسلم
خط نستعلیق هستند نگاشته شده ضمناً
ملحقاتی شامل معانی لغات دشوار به صورت
تایپ کامپیوتری بر آن اضافه گردیده است.

در یکی از اوراق اولیه کتاب این بیان
حضرت اعلیٰ مناسب مقال نقل شده که: «هیچ
عملی بعد از معرفت، افضل از صلوة نبوده و
نیست». همه مطالبی که با صلوة ارتباط
می‌یابد از جمله متن نمازهای واجب به زبان
اصلی، علت عبادت، محل عبادت، حالت
مناجات، بهترین اوقات دعا، نحوه تلاوت
آیات، اثر و استجاب دعا، اعتدال در عبادت
در این کتاب با استناد به نصوص مبارکه ارائه
شده و در آخر هم صلوة میّت، ادعیه و اذکار
دیگر مندرج گردیده است.

جناب مهرباخانی در سال ۱۳۰۲ شمسی
در یکی از قراء قزوین متولد شده‌اند و از حدود
۱۸ سالگی به سیروسفرو تبلیغ امر الهی در
ایران پرداخته‌اند. در حدود سال ۱۹۵۷ به کشور
اطریش مهاجرت کرده و از بهار سال ۱۹۵۹
مقیم اسپانیا شده‌اند. ایشان همیشه از ارکان
جامعه بهائی در اسپانیا بوده و سال‌ها عضویت
و ریاست محفل روحانی ملی آن سرزمین را
داشته‌اند و به همت همسر و خانواده همسر
ایشان یکی از مراکز مهم فرهنگی بهائی در لیریا
(اسپانیا) تحت راهنمایی جناب مهرباخانی
ایجاد شده که همه ساله یاران از مناطق مختلف
دنیا در آن شرکت می‌جویند.

از جناب مهرباخانی آثار متعدد دیگری از
جمله در مورد زندگی و آثار جناب ابوالفضل
گلپایگانی نشر شده است. کتاب صابین ایشان
گواه استقصای نامبرده در یک موضوع
تحقیقی پیچیده است. از ایشان مقالاتی هم در
مجله پیام بهائی به نظر خوانندگان عزیز رسیده
است. ■

از گلخن فانی به گلشن باقی

مشترکشان (۱۹۵۹) به اتفاق همسر با قیامی عاشقانه و به همراه سه فرزند خردسالشان برای کمک به تحقق اهداف نقشه منیعه دهساله اقدام به مهاجرت به کشور آرژانتین نمودند و در شهر کوردوبا که در فاصله ۷۰۰ کیلومتری بوئنوس آیرس قرار دارد ساکن گردیدند.

در این شهر منزلشان همیشه محل برگزاری جلسات امری، بیوت تبلیغی و همچنین محل پذیرائی ایادی امرالله، مبلغین و مسافرن بھائی بود. جناب سعید به مدت ۱۹ سال در عضویت محفل محلی و همزمان چند سالی در عضویت محفل مقدس روحانی ملی در نهایت صمیمیت و اخلاص خدمت کرده است.

همان سال‌های اقامتشان در شهر کوردوبا با تشویق احباء نخست به ابتیاع قطعه زمین لازم اقدام کرده و در سال ۱۹۵۷ موفق به تأسیس حظیرة القدس این شهر گردیدند. همین طور ساختمان حظیرة القدس محلی شهر مندوزا از ثمرات خدمات ایشان است. در اثر مساعی ایشان ساختمان جدیدی در بوئنوس آیرس خریداری شد که شامل دفتر محفل مقدس



احسان الله سعید

روز پنجم جولای ۲۰۰۶ مهاجر عزیز و ثابت قدم و خادم باوفای امرالله جناب احسان الله سعید در سن ۸۴ سالگی در بوئنوس آیرس به ملکوت ابھی صعود نمود. ایشان فرزند بزرگ‌تر جناب شکرالله سعید و روحیه خانم نیکخواه بود.

جناب سعید در سنین جوانی به عضویت در لجنه جوانان درآمد و با مجله امری آهنگ بدیع همکاری فعالانه داشت.

در سال ۱۹۵۱ با مهین خانم ازدواج کرد که یک فرزند دختر و دو فرزند پسر ثمره این پیوند خجسته است. در هشتمین سال زندگی

روحانی ملی حظیرة القدس محلی و مرکز انتشارات بهائی ابیلا است. از دیگر خدمات ایشان مسئولیت نمایندگی و پخش نشریه پیام بهائی را از بدو انتشار بود.



علی محمد مجیدی و
صمدیه مجیدی (آزاده)

جناب سعید مدت ۲۵ سال نظامت و مسئولیت و برگزاری مدارس تايستانه آرژانتین را به عهده داشت و این وظیفه را به نحو احسن بجا آورد. یکی از خصائل بارز این نفس نفیس حالت خضوع و عبودیتش بود. همواره دوست داشت یاران محلی را بانیان و عاملان اصلی خدمات امری بشناساند. جوای نام نبود و از خودنمایی بیزار.

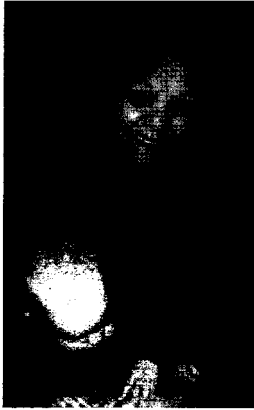
به همراه دو عضو دیگر محفل در واپسین ایام حیات به دیدنش رفتیم و نامه آکنده از محبت و تقدیر محفل مقدس را برایش بردیم. با آنکه برای حرکت مشکل زیادی داشت به احترام محفل مقدس روحانی پیا خاست و به کمک دو تن از نزدیکان که بازوانش را گرفته بودند تا در منزل آمد تا نمایندگان محفل را بدرقه نماید.

جامعه آرژانتین هرجند یکی از خادمان باوفا و یکی از یاران راستان خود را از دست داد ولی بحمدالله ثمرات حیات پرافتخارش که همسر نازنین و اولاد و نواده هایش باشند خدمات آن نفس نفیس را ادامه می دهند و از افتخارات جامعه بهائی آرژانتین به حساب می آیند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما پیام بهائی: بیت العدل اعظم الهی طی دستخط نهم جولای دارالانشاء مراتب عنایت

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما پیام بهائی: بیت العدل اعظم الهی طی دستخط نهم جولای دارالانشاء مراتب عنایت

تبلیغ امر الهی مشغول بود و این خدمت تبلیغ تا آخر عمر ادامه داشت. صمدیه خانم در ۲۱ جون ۲۰۰۵ در شهر ساکرمنتو در ایالت کالیفرنیا به ملکوت ابهی صعود نمود. روحش شاد باد.



ملوس خانم پزشکزاد

ملقب به مهین خانم موزون فرزند متصاعدین دکتر سلمان پزشک و صغری خانم پزشک در سال ۱۹۲۰ میلادی در شهر ملایر متولد گردید.

پس از پایان تحصیلات دبیرستانی در سال ۱۳۱۹ شمسی به عقد ازدواج ناشر نفعات الله جناب آقای سیف الله موزون درآمد. سیف الله موزون در شهرستان ملایر به سمت دبیر دبیرستان انجام وظیفه می نمود پس از چندی در اثر مذاکرات تبلیغی با جناب محمود پزشکی به امر مبارک مؤمن گردید و با کمال رشادت و شجاعت ایمان خود را علناً اعلان نمود.

این امر باعث شد که اهالی ملایر که مردمانی متعصب بودند علیه جناب سیف الله موزون و آقای محمود پزشکی شکایت نمایند. آن دو دبیر را وزارت فرهنگ تبعید نمود یعنی

بر خدمت امر مالک احدیت مکرر فراهم آید و موانع رفع شود و آنچه آرزوی دل و جان است تحقق یابد...».

علی محمد مجیدی و خانواده در نقاط مختلف بلوچستان و بعد بندر عباس سالیان متمادی مهاجر بودند.

بعد از بازنشستگی از اداره گمرک با مشورت با لجنه ملی مهاجرت ایران به اتفاق همسر و دو فرزند به کشور ترکیه مهاجرت کرد و بیش از ۲۲ سال با استقامت تمام و خلوص نیت در این کشور موفق به تبلیغ و کمک به تشکیل محافل روحانی شد. در اواخر عمر در شهر ساکرمنتو در کالیفرنیا زندگی کرد و در روز ۳ می ۲۰۰۶ به ملکوت ابهی صعود نمود روحشان شاد باد.

معهد اعلیٰ بیت العدل اعظم الهی از صعود ایشان ابراز تأسف فرموده و از خدمات ایشان یاد فرمودند و همچنین محفل روحانی ملی ترکیه تأثر خود را از صعود ایشان ابراز داشته اند.

همسرشان صمدیه آزاده (مجیدی) در سال ۱۹۱۴ در مازگان کاشان دیده به جهان گشود. دائی ایشان جناب آمانده علی شهید مازگانی از جمله شهدای دوره میثاق هستند. خاندان آزاده افتخار دارند که نام فامیل ایشان را حضرت عبدالبهاء به آنها عنایت فرموده اند. خانم صمدیه همانطور که در شرح حال جناب علی محمد مجیدی آمده سالیان دراز در دو کشور ایران و ترکیه به خدمت امر الله مشغول بودند.

ایشان نیز عاشقانه و با سرور به خدمت و

جناب پزشکی را به سمت رئیس فرهنگ بندر عباس و جناب سیف‌الله میرزا موزون را به شهر پشت کوه کردستان منتقل کرد. مهین خانم با داشتن کودک خردسال همراه همسر به آن شهر دور افتاده حرکت نمودند.

آنان سپس در بندر پهلوی، در شهرستان شاه آباد غرب، و کرمانشاه و اصفهان و طهران خدمت نمودند.

ضمناً شب و روز به خدمت امرالله و نشر نفعات‌الله مشغول و مألوف بودند.

در سال ۱۹۷۵ قبل از انقلاب به کانادا مهاجرت نمودند مدتی در شهرستان ترانتو مقیم بودند و سپس به شهرستان پیکرین مهاجرت نمودند و باعث تشکیل محفل روحانی محل گردیدند.

جناب موزون تا آخرین ساعات حیات جلسات تبلیغی اداره می نمودند و موفقیت کامل داشتند. مهین خانم در تاریخ ۱۵ جولای ۲۰۰۶ میلادی با حسن خاتمه با کمال آرامش در شهر ترانتو صعود نمود روحش شاد.



علی زورمندان

آقای علی زورمندان در سال ۱۹۱۱ در

تبریز به دنیا آمد. در سن طفولیت به علت تضییقات و اذیت و آزار در مورد احبّاء به اتفاق خانواده به روسیه عزیمت کرد. دوران جوانی و تحصیلات خود را در عشق‌آباد و لنینگراد آن زمان گذرانید و در روسیه به خدمت امر مبارک و نشر نفعات‌الله مألوف گردید.

سپس به ایران مراجعت کرد و در شهر مشهد اقامت گزید و خدمات امریه را دنبال کرد و پس از مدتی با خانم بهیبه زورمندان (خاوری) ازدواج نمود که ثمره این ازدواج سه فرزند یک دختر و دو پسر می باشد که همگی در ظل امر بسر می برند. دخترشان خانم سیما قرینه جناب بشروئی مهاجران کامرون افریقا هستند.

جناب زورمندان مدتی در شهرهای سرخس و لطف آباد خراسان به سمت مترجم زبان روسی به کار اشتغال داشتند. پس از مدتی به طهران عزیمت کردند و در اداره بازرگانی بلغارستان به سمت مترجم به کار ادامه دادند سپس به اراک رفته در کارخانه ماشین سازی اراک به شغل مترجمی کلاس‌های تدریس مهندسی روسی به مهندسی ایرانی ادامه کار دادند در مدت اقامت در اراک عضو محفل روحانی اراک بودند.

در اوایل انقلاب اسلامی به علت بهائی بودن ایشان را از کار برکنار کردند. پس از مدتی موفق شدند به کشور اطریش مهاجرت نمایند و در شهر Wiener Neustadt مستقر شوند و در تأسیس محفل روحانی آن شهر شرکت نمایند در روز ۶ آگوست ۲۰۰۶ در سن ۹۵ سالگی دارفانی را وداع گفتند و روح پر فتوحشان به ملکوت راز پرواز نمود. ■

نامه های خوانندگان

- آقای حبیب الله نامدار از آلمان چند سال پیش جزوه‌ای در شرح وقایع شاهرود که خود شاهد جزئیات آن بوده‌اند نوشته و اینک به لطف نسخه‌ای از آن را برای ما ارسال داشته‌اند. از لطفشان سپاسگزاری می‌کنیم.
- یکی از خوانندگان ما که اخیراً به کتاب سالنامه آماری ایران به زبان انگلیسی مورخ ۱۳۸۲ شمسی دسترس یافته، می‌نویسد که در این گزارش جمعیت ایران در سال ۱۳۷۵ معادل ۶۰ میلیون نفر احتساب شده است و گفته شده که ۵۹/۸ میلیون از آن جمع مسلمان هستند، ۲۷/۹ هزار نفر زردشتی، ۷۸/۷ هزار نفر مسیحی، ۱۲/۷ هزار نفر یهودی. جدول مورد اشاره دورقم زیر را یکی به عنوان ادیان دیگر و دیگری به عنوان گزارش نشده ذکر کرده است یعنی ۵۷/۶ هزار نفر و ۸۹/۷ هزار نفر. به عبارت دیگر ۱۴۷/۳ هزار نفر در ایران به غیر ادیان رسمی تعلق دارند که اگر از عده قلیلی هندوی و نظائر آن بگذریم رقم مذکور بطور ضمنی وجود جامعه وسیع بهائی را علی‌رغم امتناع اکثر مأمورین سرشماری ۱۳۷۵ از ذکر تعلق افراد به امر بهائی، تصدیق می‌کند؛ رقمی که آشکارا بیش از رقم پیروان سه اقلیت دیگر زردشتی، مسیحی، یهودی (۱۱۹/۳ هزار)
- آقای حبیب الله نامدار از آلمان چند سال است.
- یکی از دوستان عزیز مقیم لندن نسخه‌ای از روزنامه کیهان لندن مورخ ۲۰ جولای را برای ما فرستاده‌اند که در آن مصاحبه‌ای با آقای اکبر گنجی مردی متفکر که سال‌ها در زندان در وطن خود گذرانده، درج شده. سؤال‌کننده می‌گوید: در ایران آینده که آزاد و دموکراتیک خواهد بود با اقلیت‌های مذهبی و قومی (بطور مثال هموطنان بهائی) که تحت حکومت جمهوری اسلامی زجر زیادی کشیده‌اند چگونه رفتار خواهد شد و حقوق شهروندی ایشان به چه صورت رعایت خواهد شد؟ پاسخ آقای گنجی این است: «در چنان جامعه آزادی، همه شهروندان اعم از بهائی، مسیحی و اقوام ایرانی حقوق مساوی خواهند داشت و به آنها بطور یکسان رفتار خواهد شد. یک فرد بهائی هم انسان است و باید با او همان طور که با یک مسلمان رفتار می‌شود، رفتار شود».
- جناب همتی از انگلستان تعدادی اشعار عرفانی با خط خوش برای مجله فرستاده‌اند که کمال امتنان را از محبت ایشان داریم.
- آقای داور وفائی از نشویل (امریکا) طی نامه مورخ ۹/۹ نوشته‌اند: در شماره ماه می ۲۰۰۶ پیام بهائی، در بخش مربوط به نامه خوانندگان

خواسته بودید که اگر کسی از چگونگی تسمیه نام فامیلی خود، اطلاعاتی دارد برای شما مرقوم دارد. این جانب آنچه که از مرحوم پدرم در مورد چگونگی انتخاب نام فامیلی خود شنیده بودم، به استحضار می‌رسانم:

«کربلانی حاجی بابا (جد پدری اینجانب) که از بزرگان و علمای بشرویه بودند، توسط جناب ملاحسین با امر حضرت نقطه اولی آشنا شد و در زمره اولین بابیان به همراه سایر اصحاب و در معیت جناب باب الباب از خراسان به سوی مازندران حرکت می‌کند. در میان راه به تدریج سایر بابیان از شهرهای مختلف به این گروه ملحق می‌شوند. کربلانی حاجی بابا در بین راه (احتمالاً بین سبزوار و شاهرود) به شدت بیمار می‌شود و سایر اصحاب، یک یک وظیفه مراقبت از ایشان را به عهده می‌گیرند. بعد از چند منزل، جناب باب الباب ملاحظه می‌فرمایند که حرکت اصحاب به دلیل مراقبت از کربلانی حاجی بابا، کند شده است. لذا به کربلانی حاجی بابا می‌فرمایند: «جناب کربلانی، شما وفای خود را به امر قائم موعود ثابت کرده‌اید. بهتر است در همین جا توقف کنید و پس از استراحت و رفع کسالت به بشرویه برگردید و در بشرویه ظهور قائم موعود و امر حضرت ربّ اعلیٰ را تبلیغ کنید.»

کربلانی حاجی بابا امثال امر نموده و پس از بهبودی و رفع کسالت به بشرویه برمی‌گردد و باعث هدایت بسیاری از نفوس می‌گردد. سال‌های بعد و در زمان رضاشاه و با تصویب قانون ثبت احوال و تعیین نام فامیلی، نوادگان حاجی بابا نام فامیلی «وفائی» را انتخاب

می‌کنند.

• روزنامه سوئسی *Le Courier* (پیک) که ظاهراً مقامات متمایل به دین آن را اداره می‌کنند، در شماره ۸ جولای ۲۰۰۶، ص ۶ خود صفحه‌ای تمام را به اطلاعاتی صحیح درباره امر بهائی و تزییقات یاران در ایران تخصیص داده و مصاحبه‌ای را که با منشی محفل ملی روحانی سوئیس آقای دکتر ژان پل ودر داشته درج کرده که خوب است مطالعه آن به دوستان فرانسه زبان توصیه شود. مصاحبه‌گر خانم کورین اوبلان است.

• آقای سهیل طاهری از استرالیا طی نامه مورخ ۰۶/۱۰/۰۴ مرقوم فرموده‌اند:

در شماره ۳۱۹ ژوئن ۲۰۰۶ مقاله‌ای دارید با عنوان «آیا اسلام خشونت گراست» که در آن با ذکر شواهدی از *قرآن کریم* جنبه‌های صلح دوستی و مسالمت اسلام را یاد آور شده‌اید در این ایام در پی سخنان پاپ در آلمان که خشم و غضب مسلمین را برانگیخت باز موضوع مسالمت یا خشونت‌گرایی اسلام در رسانه‌های استرالیا مطرح شده و موافق و مخالف برای به کرسی نشاندن ادعای خود به آیات *قرآن* متوسل می‌شوند. نکته قابل ملاحظه آنست که در ادوار گذشته ممالک و قلوب با شمشیر تسخیر می‌شد. اما مردمانی که در زیر شمشیر اسلام را پذیرفتند آن را در دل خود جای دادند و دیگر دین جدید را رها نکردند. همچنین می‌بینیم در امریکای جنوبی نیز اهالی در شرایط قتل و غارت لشکریان مسیحی به قبول مسیحیت مجبور شدند، مسیحی ماندند و هنوز هم از پرو پا قرص‌ترین مسیحیان عالم هستند. ولی در این

عصر و دور رشد و نمو بشر به مرحله ای رسیده است که دیگر نمی توان با زور قلب او را تسخیر کرد و خداوند متعال از زبان نماینده خود، حضرت بهاء الله، ما را از این تغییر بنیادی آگاه ساخته است. جمال مبارک می فرمایند:

«بگو امروز روز اعمال و افعال است و ناصرا امر فی الحقیقه عمل نیک و خلق نیکو

است نه جنود نه سیوف. نصرت یک عمل خالص، اعظم است عندالله از نصرت فوجی که در سبیل الهی جهاد نمایند چه که اراقه دماء محبوب نیست و در این ظهور اعظم نصرت به کلمه و بیان مقدر شده»

آیات الهی، ج ۲، ص ۲۰۳

• استاد محترم جناب دکتر حشمت مؤید طی نامه ای همراه با دو عکس از دانشمند عالیقدر بهائی جناب عزیزالله مصباح که مدت ها ریاست مدرسه تربیت بنین طهران را داشتند خاطراتی از ایشان را یادآور شده اند. از جمله آن که مدتی در کلاس درس *مقارضات* به حضور جناب مصباح رسیده و از ایشان کسب فیض می کرده اند، عکس بالا جناب مصباح را نشان می دهد جنابان (از چپ به راست): فیض الله مصباح، احسان الله خوشبین و حشمت مؤید



پشت سر ایشان ایستاده اند. این عکس مربوط به حدود شصت سال قبل است.

• خانم دکتر گیتی بنان - اعتماد که مدت ۳۵ سال است در فیلادلفیا پنسیلوانیا در یک بیمارستان بزرگ اطفال و جوانان کار و تدریس می کنند در پی نشر مقاله "بگذارید این نهال ها برویند و بشکفند" (شماره ۳۱۸، مه ۲۰۰۶) نامه ای به پیام

بهائی نوشته و توضیحات مفصلی داده اند که خلاصه آن اینست: ریتالین به هیچ وجه برای بچه های کمتر از ۶ سال [در آمریکا] مصرف نمی شود، و مصرف این دارو در انسان موجب ازدیاد شماره سرطان در خون نیست. هم چنین بیماری پر تحرکی اطفال یک بیماری مغزی است که با امتحانات گوناگون و دنبال کردن بچه توسط دکتر یا معلم یا خانواده تشخیص داده می شود و با داروهای مؤثری که هست معالجه می گردد. البته نباید عوامل ارثی (Gentic) را فراموش کرد.

• آقای محمد اعظمی سنگسری همراه نامه مورخ ۲۷ جولای خود اشعاری را که به مناسبت زیارت ارض اقدس در آغاز سال سروده اند برای مجله فرستاده اند که از لطفشان سپاسگزاری می کنیم. ■

دنباله قرآن... از صفحه ۲۰

مقدس شمرده قرآن به عنوان کلام قدیم و جزئی از ذات الهی، کلامی که ابدی است و قابل تغییر و تبدیل نیست موجب شد که امکان تفسیر قرآن از میان برداشته شود هر چند که در طی تاریخ بعضی علماء کوشیده اند که انعطافی وارد این نظریه کنند. در قرون ۱۹ و قرن ۲۰ بعضی روشنفکران مسلمان مانند محمد عبده مصری به نظریه معتزله بازگشتند تا امکان بررسی آزادتر قرآن و سنت را بوجود آورند و از آراء سنتی فقها و تبعیت کورکورانه آنان از نص فراتر روند. فضل الرحمن پاکستانی هم در نیمه قرن بیستم همین موضع فکری را داشت و بر همین رأی هستند کسانی که "متفکران جدید اسلام" نام گرفته اند (به قول رشید بن زین، ۲۰۰۴) و بعضی آنان را معتزله جدید می خوانند.

پیام بهائی: در همین شماره مجله جهان ادیان مقاله ای در صفحات ۴۶-۴۷ تحت عنوان قرن نوزدهم بهاء الله همراه با عکس درج شده که با نظر مثبتی درباره امر مبارک در آن سخن رفته است.

یادداشت‌ها

۱- باید توجه داشت که سوره های قرآن بدین ترتیب که در مجلدات موجود می بینیم بر حسب تاریخ نزول نیست بلکه از بزرگترین سوره آغاز و به کوچکترین آن ختم می شود.

سور مکی معمولاً اعلام قرب یوم قیامت و بیان علائم آن است و در آن عبارات پراهنگ و مسجع نازل شده و حال آنکه قوانین و اصول دین در دوره مدینه و در سور اولیه با سبکی فاقد مشخصات دوره مکی یعنی با جملات بدون مسجع و عبارات ساده تر نزول یافته است.

۲- زید بن ثابت از صحابه دانشمند و کاتبان وحی پیامبر اسلام بود که در دوره ابوبکر به جمع و تدوین قرآن پرداخت و ابی بن کعب ملقب به سید القراء قبل از اسلام از علمای یهود بود، بعد از اسلام در شمار کاتبان پیغمبر درآمد.

پیام بهائی

نشریه ماهانه محفل روحانی ملی
فرانسه برای بهائیان

سال بیست و نهم، شماره اول
شماره پیاپی ۳۲۶
شهر الشرف - شهر السلطان ۱۶۳
دی - بهمن ۱۳۸۵

نشانی هیأت تحریریه برای ارسال
مقالات، نامه‌ها و پیشنهادات
P.O. Box 511
1211 Genève 12, Switzerland

نشانی برای ارسال حق اشتراک، نامه‌های
مربوط به اشتراک و تغییر نشانی

Payám-i-Bahá'í

B. P. 9

06240 Beausoleil, France

Fax: 33-493-784418

حق اشتراک سالیانه برای کشورهای اروپایی ۵۰
یورو، و برای خارج از اروپا ۵۵ یورو است و یا معادل
آن به سایر ارزها.

چگونگی ارسال مبلغ اشتراک:

۱- توسط نمایندگان ما ۲- با حواله پستی ۳- چک
بانکی به یورو به حساب یک بانک فرانسوی در
وجه پیام بهائی ۴- مشترکین امریکا یا ارسال چک
دلاری به دفتر امور ایرانیان در شیکاگو ۵- با کارت
اعتباری Visa به یورو ۶- مستقیماً توسط بانک
خودتان به شماره حساب زیر با ارسال رسید و نام
خود به نشانی ما:

Payám-i-Bahá'í

IBAN FR76 30003 01500-00037261910-30

Bank Société Générale

8 Ave. J. Medicin

06000 Nice, France

Adresse Swift: SOGEFRPP

کلیه اشتراک‌ها در اول هر سال میلادی
تجدید می‌گردد.

Payám-i-Bahá'í

Publié par l'Assemblée spirituelle
Nationale des Bahá'is de France

از نشریات تازه
اتحاد و اتفاق در جامعه بهائی

Perspectives on Spiritual Integration

منتخباتی از الواح و توافیق مبارکه و دستخط‌های بیت‌العدل اعظم الهی

از انتشارات دفتر امور احبای ایرانی - امریکائی، محفل روحانی ملی بهائیان ایالات متحده امریکا

این جزوه در ۴۲ صفحه به زبان‌های فارسی و انگلیسی برای دومین بار چاپ شده و به قیمت سه دلار امریکائی به فروش می‌رسد.

در این جزوه منتخباتی از الواح و توفیعات مبارکه و دستخط‌های معهد اعلی درباره یکی از اصول حیاتی امر بهائی، یعنی اتحاد و اتفاق بین ابناء بشر به طور کلی و در داخل جامعه بهائی به طور اخص، گردآوری شده تا دوستان را یادآوری باشد که «کوشش نمایند تا تعصبات از قلوب همگان ریشه‌کن شود و مهر و صفا و برادری و یگانگی جانشین آن شود. تنها به این ترتیب جامعه پیروان اسم اعظم به راستی نمونه و سرمشقی برای ایجاد وحدت و هم‌پستگی در عالم انسانی خواهد بود».

در این مجموعه موضوع‌های اصلی مربوط به اتحاد و اتفاق با این عنوان‌ها مطرح شده است:

۱ - وحدت

۲ - وحدت در کثرت معنی وحدت بهائی، تنوع نه اختلاف، هدف اصلی دیانت بهائی

۳ - اتحاد شرق و غرب پیوستگی احبای شرقی و غربی، شرق و غرب مکمل یکدیگرند، نهایت آرزوی حضرت عبدالبهاء، وظیفه اهل بهاء.

۴ - توصیه‌ای چند: آموختن زبان، پراکندگی احبای ایرانی، مهم‌ترین مساله حیاتی، تبلیغ ملل و اقوام.

این جزوه را می‌توان از نشانی زیر خریداری کرد.

Persian-American Affairs Office
Bahá'í National Center
Phone: (847) 733-3526 or (847) 733-3528
Fax: (847) 733-3527
e-mail: Persian@usbna.org